



محاكمه

ويليام ماريون برانهام

توييكا، كانزاس

٦٥-٠٦٢١

محاكمه

ويليام ماريون برانهام
توييكا، كانزاس
٦٤-٠٦٢١

The Trial

William Marrion Branham
Topeka, Kansas
66-0621



www.bargozidegan.net

۱. امروز بعد از ظهر برای مطالعه‌ی کلام، کتاب مرقس باب ۱۶ را با هم می‌خوانیم. می‌خواهم هنگام قرائت کلام سرپا بایستید. مرقس باب ۱۶ از آیه ۹ به بعد را می‌خوانم:

"^۹صبحگاهان، روز اوّل هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیّه که از او هفت دیو بیرون کرده بود ظاهر شد. ^{۱۰} و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد. ^{۱۱} و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند. ^{۱۲} و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان... " (عذر می‌خواهم) ^{۱۳} و بعد از آن به صورت دیگر دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند هویدا گردید. ^{۱۴} ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند. ^{۱۵} و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان تو بیخ نمود زیرا، آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند."

۲. آیا این تصویری از امروز نیست! آنها باور ندارند که شما چنین شاهدی هستید.

"^{۱۶} پس بدیشان گفت: در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید. هر که ایمان آورده تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد."

۳. این، خطی را ترسیم می‌کند، یک سمت یا سمت دیگر آن.

"^{۱۷} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند.^{۱۸} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند، و هرگاه دست‌ها بر مریضان گذارند... شفا خواهند یافت"^{۱۹} و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.^{۲۰} و ایشان بیرون رفته... در هرجا موعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و به آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید."

آمین! حال، سرهایمان را خم کنیم.

۴. خداوند! ایمان داریم این آخرین ماموریتی است که به کلیسا واگذار شده است. ایمان داریم که کلمه جسم گردید و در بین ما ساکن شد. و ایمان داریم که هیچ انسانی برتر از کلام خویش نیست. بنابراین ایمان داریم که این کلام، تو هستی. و ایمان داریم این تو هستی که دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان هستی. او! خدای پدر! امروز بصورت کلام به نزد ما بیا و بگذار قوم ببینند که تو مسیح قیام کرده هستی، و در این ایام آخر به صورتی که گفته بودی خواهی بود، ظاهر گشته‌ای. یعنی کلام آشکار شده. زمانی که تو بر روی زمین بودی، آن کلام نبوت شده بودی که آشکار گردید. و کلام برای امروز نبوت شده است. خداوند عیسی! بیا و امروز آن را، یعنی کلام را برای ما بیاور. تفسیر خویش را از کلام ارائه بده تا ما «شادی وصف ناپذیر و پری جلال» را دریابیم. تا جایی که رضامندی تو را کسب کنیم. راستی کلام تو را دریابیم و در قلبمان به تائید برسد. تا از مرگ گذر کرده و به حیات وارد شویم.

۵. همه‌ی ما که از آن درخت باغ عدن که نباید لمس می‌شد، متولد گشته‌ایم. از زن. زیرا در او هیچ حیاتی نیست و او تنها یک تخمک است. حیات از مرد می‌آید که، مسیح بود. و ما از زن تولد یافته‌ایم و کتاب مقدس به ما می‌گوید: "از ایام قلیل و پر از درد و رنج."

۶. پدر! ما همچنین از یک منشاء حیات، یعنی از مرد متوکل گذشته‌ایم. مذکر به مونث می‌آید، و ریشه از مذکر است. همان‌گونه که روح تو بر باکره سایه افکند، و در رحم او بود که یاخته‌ی خون تشکیل شد. که نه یهودی، نه از امت‌ها، بلکه خدا آن یاخته را ساخت. ما تمام امید خود را در آن خون داریم. آن خون از یک زن و یا از یک مرد نبود. آن از خدا بود.

۷. خداوند! خود را شریک درخت زن می‌دانیم، و بدلیل اینکه هیچ حیاتی در زن نیست همه‌ی ما باید بمیریم. حال ای خداوند! این افتخار به ما داده شده تا در درخت مرد سهیم باشیم، که آن، مسیح بود. و اینک بواسطه‌ی او، حیات را داریم، حیات، کلام، که در میان ما حیات را به ارمغان آورد. عطا کن خداوند! که این امور در کلیسا چنان حقیقی باشد که آنها بتوانند ببینند و درک کنند که در چه ساعتی زیست می‌کنیم.

۸. بیماران و مبتلایان ما را شفا بده. امروز عصر که این جلسه به پایان می‌رسد، هیچ شخص بیمار و سستی در بین ما نباشد. باشد که تا مدت‌ها در بین مردم به یاد آورده شود. به خادمان تو، کشیشان و شبانان تو الهام شود، تا جایی که کلیساهای آنها متحول شود و جلسات عظیم برپا گردد. یک بیداری آغاز شود و در سرتاسر کشور و حتی تمام دنیا به حرکت درآید. عطا کن ای خداوند! به نام عیسی دعا می‌کنیم. آمین!

می‌توانید بنشینید.

۹. خدا باید روزی جهان را داوری کند، و باید چیزی داشته باشد که دنیا را با آن داوری نماید. یعنی یک استاندارد. زیرا این بی‌عدالتی خدا خواهد بود اگر جهان را داوری نماید، درحالی‌که دنیا نداند باید برابر با چه استانداردی حرکت کند. چند نفر ایمان دارند که این درست است؟ اگر کلیسا استاندارد است، منظور کدام کلیسا است؟ کلام، خدا گفت که جهان را توسط عیسی مسیح داوری خواهد نمود. او کلام است "در ابتدا

کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. کلمه جسم گردید و در بین ما ساکن گردید."؛ "او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است."

۱۰. شاید موضوعی که می‌خواهم امروز عصر در مورد آن با شما صحبت کنم برای شما عجیب باشد. ولی، قصد دارم تا برای خداوند یک محاکمه‌ی عادلانه برگزار کنم. گمان نمی‌کنم که او در برابر پیلاتوس عادلانه محاکمه شده باشد. من، من گمان نمی‌کنم که محاکمه‌ی عادلانه‌ای داشته است، زیرا آنها او را مقصّر دانستند، محکوم ساخته و مصلوبش نمودند. ولی ما امروز عصر نمی‌خواهیم این گونه عمل کنیم.

و شما می‌گویید: "می‌توانی او را محاکمه کنی؟"

۱۱. اگر او، کلام باقی بماند، ما می‌توانیم او را محاکمه کنیم. چون او همچنان کلام است و ما می‌توانیم او را محاکمه کنیم. و می‌خواهم ببینم که امروز بعد از ظهر، در این دادگاه، همان گونه که این ساخمان را بعنوان محل دادگاه در نظر می‌گیریم، می‌خواهیم بدانیم که او محاکمه‌ی عادلانه‌ای را خواهد داشت. خواه به سود او باشد یا به ضرر او. ما می‌خواهیم هر دو طرف را داشته باشیم و بعد در این پرونده، او را بیازماییم که او کلام است.

۱۲. حال، این بخش از کلام که خواندم، مرقس ۱۶. حتی دکتر اسکافیلد^۱ می‌گوید: "از آیه‌ی ۹ به بعد در دو نسخه‌ی قدیمی‌تر دیده نمی‌شود." عموماً بر این باور هستند و معلمین ما هم می‌خواهند این‌طور باور کنند که، این توسط واتیکان اضافه شده است.

۱۳. ولی من دریافته‌ام که ایرنیوس^۲ و بسیاری از نویسندگان اولیه به مرقس ۱۶ اشاره کرده‌اند. همان‌طور که شما تاریخ را می‌خوانید، تاریخ کتاب مقدس. می‌دانید که

رسولان اولیه، حتی بعد از مرگ عیسی پولیکارپ^۳ و سنت مارتین،^۴ سنت کولومبا،^۵ ایرنیوس و همه‌ی آنها به مرقس ۱۶ اشاره داشته‌اند. پس این باید معتبر بوده باشد. وگرنه آنها هرگز به آن اشاره نمی‌کردند. بر طبق تاریخ، این یوحنا‌ی رسول بود که رساله‌ها را گردآوری می‌نمود و پولیکارپ که دوست صمیمی او بود به او کمک می‌کرد.

۱۴. حال، می‌بینیم که امروزه مردم به آن ایمان ندارند. آنها در حال تلاش هستند تا از حقیقت خدای راستین بگریزند. در عوض، به آیین‌ها و... روی بیاورند. خدای حقیقی این بار می‌تواند با هر برهانی که آنها قادر به درک آن باشند، درستی آنها را اثبات نماید.

۱۵. مانند یک معلم بزرگ و مشهور، رئیس میسیونرهای سودان،^۶ پاریس ریدهد،^۷ زمانی که او به خانه‌ی من می‌آمد همسر من حضور داشت. او به من گفت: "برادر برانهام! متوجه شده‌ام که شما سابقاً یک باپتیست بوده‌اید."

گفتم: "بله قربان، درست است."

۱۶. او گفت: "خوب، می‌خواهم از شما سوالی بپرسم." گفت: "تجربه‌ای از زمان کودکی دارم. مادرم با ظرف شستن من را به مدرسه فرستاد، و من تصور می‌کردم مطمئناً زمانی که مدرک فوق لیسانس خود را بگیرم مسیح را پیدا خواهم کرد." در ادامه گفت: "زمانی که این مدرک به من داده شد، آن را پیدا نکردم. زمانی که دکترای خود را گرفتم، تصور می‌کردم او را خواهم یافت. تصور می‌کردم زمانی که به مدارج بالاتری برسم او را خواهم یافت." او می‌گفت: "برادر برانهام! من مدارک تحصیلی زیادی دارم،

هم واقعی و هم افتخاری. آن قدر زیاد که می توانم دیوار شما را با آن پوشانم. ولی خدای کتاب مقدس کجاست؟ آیا معلمین اشتباه می کردند؟"

من گفتم: "من کیستم که بگویم معلمین در اشتباه بودند؟"

۱۷. او گفت: "خوب، این طور که من فهمیدم شما پنطیکاستی شده اید."

۱۸. و من گفتم: "خوب، نمی گویم... من ایماندار هستم. زمانی که در پادشاهی خدا متولد شدم، بطور اتوماتیک پنطیکاستی بودم. زیرا پنطیکاست یک تشکیلات نیست. تلاش کرده اند که این گونه باشد، ولی نیست. نمی توانی آن را سازمان دهی کنی. این یک تجربه است."

۱۹. و او گفت: "خوب، می خواهم به تو بگویم که چه شده است." و گفت: "این روزها، از هندوستان افرادی را برای ادامه ی تحصیل پیش ما می فرستند. در مدرسه ی ما یک پسر خوب هندی بود که به اینجا آمد و تحصیلات خود را انجام داد و برگشت... فکر کنم باید... به گمانم مهندس الکترونیک یا چیزی شبیه این بود." او گفت: "ولی ما..."

۲۰. آنها مدرسه ای دارند که مانند مدرسه ی برادر اورال رابرتز^۱ است. آنها در آنجا مهندسی و... تعلیم می دهند.

۲۱. بعد گفت: "هنگام بازگشت، من و یک خادم دیگر به او گفتیم، حال به هندوستان بازمی گردی...؟" می دانی، خیلی ها در هندوستان از پیروان محمد می باشند. آن خادم به او گفت: "چرا تو پیامبر مرده ی خود را رها نمی کنی تا خداوند عیسای قیام کرده را بپذیری و یک خدای حقیقی را با خود به هندوستان برده و آن را به مردم معرفی کنی؟"

۲۲. او گفت: "آقا! خداوند عیسیای شما چه کاری بیش از محمد پیامبر من برایم انجام می‌دهد؟"

۲۳. دوست من گفت: "خوب، خداوند عیسیای من می‌تواند به تو حیات ابدی بدهد. این یک وعده در کلام است."

۲۴. پسر گفت: "پیامبر من، محمد، همین را در کلام خویش وعده داده است."

۲۵. دوست من گفت: "خوب می‌دانی، خداوند عیسیای من از مرگ قیام کرد ولی پیامبر تو در قبر است."

۲۶. پسر گفت: "از مرگ قیام کرده؟" و بعد گفت: "شما برای اثبات این دوهزار سال زمان داشته‌اید و هشتاد درصد دنیا این را نشنیده‌اند." بعد گفت: "بگذار محمد از مرگ قیام کند، ظرف بیت و چهار ساعت تمام دنیا این را خواهد فهمید."

۲۷. دوست من گفت: "خوب نگاه کن، عیسی از مرگ قیام کرد." و بعد این‌طور ادامه داد: "می‌توانم این را به تو اثبات کنم. چون او در قلب من زندگی می‌کند."

۲۸. آن هندی گفت: "آقا! محمد هم در قلب من زندگی می‌کند."

خادم گفت: "ولی می‌دانی، ما به قوت و... رسیده‌ایم."

۲۹. پسر هندی گفت: "آقا! مذهب محمدی هم می‌تواند همان مشخصات و... را ثمر بدهد. درست مانند مسیحیت." و این حقیقت است.

۳۰. من آنها را دیده‌ام که در خیابانها می‌ایستند و فریاد می‌زنند «الله...» و به چنین وضعیتی می‌رسند. آنها می‌توانند... من و بیلی ایستاده بودیم و مردی را تماشا می‌کردیم که شمشیری را درست در زیر قلب خود فرو می‌برد، و یک پزشک به آنجا رفته و روی

آن را با آب می‌شست. آن شمشیر را بیرون می‌آوردند، بدون اینکه صدمه‌ای به او زده باشد. آنها خرده شیشه‌ها را گرفته و زیر ناخن‌های خود فرو می‌کنند. حلقه‌هایی را در بینی خود فرو می‌کنند و آن را احساس نمی‌کنند و یا قطره‌ای خون از آنها خارج نمی‌شود. آنها کارهای بیشتری می‌توانند نسبت به مسیحیت انجام دهند.

۳۱. و آقای ری‌دهد به من گفت: "می‌دانستم که با یک پسر معمولی طرف صحبت نیستم." او به من گفت: "ما محمدی‌ها در انتظار هستیم."

۳۲. مثل کاری که آنها با برادر متشخص ما، برادر بیلی گراهام^۹ انجام دادند. شما این را در روزنامه‌ها خواندید. هنگامی که یک مسلمان نزد برادر گراهام آمد و گفت: "تو سی بیمار را انتخاب کن و من هم سی بیمار را انتخاب خواهم نمود. تو سی بیمار را شفا بده و من هم به نام محمد سی بیمار را شفا خواهم داد." می‌دانید، او از صحنه رانده شد. او نمی‌توانست پاسخ آن مرد را بدهد.

۳۳. گمان نمی‌کنم که من این کار را می‌کردم. من مانند فرزندان عبرانی عمل می‌کردم. «خدای ما قادر خواهد بود تا ما را نجات دهد.» چرا او نفرستاد اورال رابرتز یا کس دیگری را خبر کنند؟ اگر او به آن ایمان نداشت، می‌فرستاد تا کسی که ایمان دارد را خبر کنند. ولی، شما می‌بینید، که از طریق فرقه‌ای‌ها، او را بیرون انداختند. او! او باید کاری می‌کرد.

۳۴. به‌رحال، آن دوست هندی گفت: "هروقت ما دیدیم که شما مسیحیان آنچه را که عیسی گفت انجام خواهید داد را، ارائه دادید، آنوقت به شما ایمان می‌آوریم." و گفت: "او گفت که از مردگان قیام کرده، و مردم این را خواهند دانست. زیرا شما باید همان اعمالی را انجام دهید که او انجام می‌داد."

آن خادم گفت: "خوب، ما اعمال عظیم‌تر انجام می‌دهیم."

۳۵. آن دوست هندی گفت: "من هرگز نگفتم اعمال عظیم‌تر. بلکه می‌خواهم ابتدا کارهایی که او می‌کرد را ببینم." زیرا وقتی شما صحبت می‌کنید، با یک فرد کوچک صحبت نمی‌کنید. وقتی با یکی از آن الهی... آنها و الهیات آنها صحبت می‌کنید. بعد گفت: "ما می‌خواهیم کارهایی که او می‌کرد را ببینیم."

آن خادم گفت: "اوه، شاید منظور شما مرقس ۱۶ باشد و به آن اشاره می‌کنید."

۳۶. گفت: "بله آقا! این یکی از آنهاست. آخرین ماموریت او به کلیسا."

۳۷. خادم گفت: "خوب، می‌دانی، برخی افراد از روی تعصب به آن ایمان دارند." و گفت: "ما در مدرسه آموزش بهتری گرفته‌ایم مبنی بر اینکه باب ۱۶ از آیه ۹ به بعد حقیقتاً الهامی نیست."

۳۸. او گفت: "چرا آقای ریده‌د، پس کدام بخش آن الهامی است؟ شاید مابقی آن هم الهامی نباشد." و بعد ادامه داد: "تمام قرآن الهامی است. این چطور کتابی است که شما می‌خوانید و به آن کتاب مقدس می‌گویید؟"

۳۹. خادم گفت: "در قلب من بود که با شما صحبت کنم. بله، می‌خواستم با شما صحبت کنم."

۴۰. بفرمایید. اگر این الهامی نیست، پس بقیه‌ی آن چه می‌شود؟

۴۱. این من را به یاد خانمی در شیکاگو می‌اندازد. پسر او به یک مدرسه‌ی دینی پیوسته بود تا تعلیم بگیرد که یک خادم باشد. یک مدرسه‌ی کتاب مقدس. زمانی که او دور از خانه و در آن مدرسه بود، مادر پیر او به سختی بیمار شد. آنها برای پسر پیغام فرستادند تا آماده باشد. مادرش تب شدیدی داشت و به ذات‌الریه مبتلا شده بود. این می‌توانست

برای او یک تماس اضطراری باشد. پسر لباس‌ها و وسایل خود را جمع کرد و آماده شد. در تمام شب او خیر جدیدی دریافت نکرد و سرانجام روز بعد به او خبر دادند که «همه چیز روبراه است».

۴۲. بعد، حدود یک سال بعد، او از مدرسه اش در شرق بازگشت. یک مدرسه‌ی بزرگ تعلیمی. او به خانه آمد و مادر عزیز خود را تکریم نمود. بعد از مدتی گفتگو رو به مادر گفت: "راستی مادر! هرگز فرصت نکردم از تو بپرسم چه اتفاقی افتاد. یک شب به من خبر دادند که آماده باشم و صبح روز بعد به من گفتند که تو شفا یافته‌ای. پزشکان از چه دارویی استفاده نمودند؟"

مادر گفت: "عزیزم! پزشکان از دارویی استفاده نکردند."
پسر گفت: "خوب، پس چطور این کار را کردی؟"

۴۳. مادر گفت: "خوب، آن مبشر را آنجا، سر پیچ نزدیک میدان می‌شناسی؟"
"بله."

۴۴. گفت: "یک خانمی بود که آنجا جلسه‌ی دعا داشت. یک شب که این افراد فروتن در حال دعا بودند، یکی از آنها هدایت شده بود که به اینجا بیاید و من را ملاقات کند. دو خانم به اینجا آمدند و از من خواستند که اگر امکان دارد شبانشان را به اینجا بیاورند تا برای من دعا کنند، و من را به روغن تدهین کند. و... و دست بر من بگذارند تا شفا پیدا کنم." بعد ادامه داد: "می‌دانی، به آنها گفتم حتماً این کار را بکنند و آنها شبان خود را به اینجا آوردند. او دست بر من گذارد و برای من دعا کرد. عزیزم! او از روی کتاب مقدس، مرقس باب ۱۶ را خواند که می‌گوید «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود...» می‌دانی چه شد؟ صبح روز بعد دکتر بسیار متحیر شده بود و نمی‌دانست چه کار باید بکند. هیچ اثری از تب در من نبود."

۴۵. پسر گفت: "اوه، مادر! تو که با آنها در ارتباط نیستی. هستی؟" می بینید؟ پسر گفت: "ما در مدرسه تعلیم گرفته ایم که مرقس ۱۶ از آیه ۹ به بعد الهامی نیست."

مادر گفت: "جلال بر خدا."

۴۶. پسر گفت: "چرا، مادر شروع کرده ای به رفتار مانند آنها."

۴۷. مادر گفت: "داشتم به چیزی فکر می کردم. داشتم کتاب مقدس را می خواندم. در سرتاسر کلام با وعده هایی برخورد کردم که بسیار مشابه همین وعده بود. با خود فکر می کردم که اگر خدا توانسته است من را با یک وعده ی غیر الهامی شفا دهد. اگر این وعده الهامی بود، آن وقت با آن چه می کرد؟" درست است.

۴۸. برای من، تمام آن الهامی است. خدایا! به من ایمان بده تا بپذیرم و آن را تأیید کنم.

۴۹. حال می خواهیم برای چند دقیقه تغییری داشته باشیم و برگردیم به پرونده ی محاکمه. به یاد داشته باشید که می خواهیم به یک دادگاه وارد شویم تا عیسی، خدا را به یک محاکمه ی عادلانه بیاوریم. او همچنان کلام است حتی تا به امروز. آیا ایمان دارید؟ درست به همان صورتی که او کلمه بود. [جماعت می گویند: "آمین!"]

۵۰. حال، این پرونده، پرونده ی اوست. کلام خدا بر علیه جهان. اتهام مطرح شده در این پرونده، نقض عهد است. یعنی «خدا کلام خویش را نگاه نمی دارد.» این نقض عهد است. شما می دانید که این چیست.

۵۱. حال، می دانیم که همیشه دادستان نماینده ی دولت است. به گمانم همین طور است. دادستان. اگر یک وکیل اینجا نشسته باشد، امیدوارم درست گفت باشم. دادستان باید نماینده ی دولت باشد. پس در این پرونده، دادستان شیطان است که کلام خدا را تحت پیگرد قرار می دهد.

۵۲. مدافع این کلام، خود خداست. زیرا او کلمه است.

وکیل مدافع در این پرونده، روح القدس است.

۵۳. امروز عصر، دادستان شاهدینی را احضار کرده است و این شاهدان، یکی از آنها آقای «بی‌ایمان» است، بعدی آقای «شکاک» و بعدی آقای «عجول»، آنها به جایگاه آمده‌اند، سوگند یاد کرده‌اند و...

۵۴. اکنون شما ترتیب دادگاه را متوجه شدید. خدا توسط دنیا متهم شده است. زیرا «کلام خویش را نگاه نمی‌دارد.» و دادستان نماینده‌ی دولت است که خود، دنیا را نمایندگی می‌کند. دادستان شیطان است که درستی کلام خدا را انکار می‌نماید.

۵۵. دادستان، سه شاهد را برای شهادت بر علیه کلام خدا احضار نموده است و می‌خواهد امروز عصر به شما ثابت کند که خدا کلام خویش را نگاه نمی‌دارد. هیچ مصالحه‌ای در کار نخواهد بود. هیچ چیز از کلام درست نیست.

۵۶. و مدافع، خداست که خالق و کلمه است برای این روز، مانند آن روز و یا هر روز دیگری. و دادستان هم شاهدان خود را حاضر کرده است.

۵۷. حال شما می‌گویید: "هیئت منصفه کجاست؟" من اینک در حال صحبت با آنها هستم. شما هیئت منصفه هستید و قاضی هم شما هستید. این را در ذهن داشته باشید. در این پرونده، شما هم قاضی هستید و هم هیئت منصفه. من تنها نقش سخنگو را دارم.

۵۸. حال، ما دادگاه را چیده‌ایم. دستور کار توسط دادستان خوانده می‌شود. امروز عصر یک دستور کار در این دادگاه قرائت می‌شود تا این پرونده نهایی شود.

۵۹. حال، بسیاری از مردم به شما گفته‌اند که: "کلام خدا قابل اطمینان نیست، شما

نمی‌توانید به آن متکی باشید و... " و شما تمام اینها را شنیده‌اید. حال، این را به یک محکمه‌ی حقیقی بیاوریم. چند نفر تمایل دارند؟ دست خود را بلند کنید و بگویید: "می‌خواهم بشنوم، و عیسی مسیح، که کلمه است، یک محکمه‌ی عادلانه داشته باشد." و امروز عصر، می‌خواهیم او را در این دادگاه به طور عادلانه محاکمه کنیم.

۶۰. حال، دادگاه دستور جلسه را اعلام می‌کند. اولین شاهده‌ی که دادستان می‌خواهد او را به جایگاه شهود احضار کند، آقای «بی‌ایمان» است. او برای شهادت به جایگاه می‌آید. بخاطر داشته باشید، آقای «بی‌ایمان». شخصیت‌ها را فراموش نکنید. اگر چیزی را از دست بدهید، ممکن است شفای خود را از دست بدهید.

۶۱. آقای «بی‌ایمان» برای ادای شهادت به جایگاه می‌آید. شکایت او این است که: "تمام کلام وعده‌ی خدا حقیقت نیست. این درست نیست." او مدّعی است که در یک به اصطلاح همایش روح القدس بر طبق مرقس ۱۶ به او خدمت شده است. او چند سال از مشکل معده رنج می‌برده و به یکی از جاهایی که به آن «همایش روح القدس» می‌گویند رفته است و بر این باور بوده که مرقس ۱۶ حقیقت است. بر طبق وعده‌ی خدا بر او دست گذارده شده است.

۶۲. او چیزی بر علیه آن خادم نمی‌گوید، چراکه او بر طبق کلام و از روی آن خوانده است. او شکایتی از خادم ندارد، او خدا را تحت پیگرد قرار می‌دهد. زیرا این تقصیر خادم نیست، چون خادم فقط چیزی را خواند که خدا وعده‌ی آن را داده است و خدا در مرقس ۱۶ گفته است که: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که دست بر بیماران گذارده و شفا خواهند یافت."

۶۳. و او می‌گوید که یک ایماندار بوده که به چنین جلساتی که درست بودن مرقس ۱۶ را موعظه می‌کردند آمده است؛ و یک خادم با تعمید روح القدس، مدّعی بوده است که

ایماندار بوده و برای این کار فرستاده شده است، و این خادم بر او دست گذارده است. دو ماه گذشته و مشکل معده‌ی او همچنان پابرجاست و هیچ تغییری در وضعیت او ایجاد نشده است. از این رو، او مدّعی است که خدا عادل نیست که وقتی چیزی حقیقت ندارد، آن را در کلام خود گنجانده است.

حال، او با ادای شهادت خویش، جایگاه را ترک می‌کند.

۶۴. نفر بعدی که به جایگاه می‌آید، آقای «شگاک» است. او می‌خواهد یک شهادت بدهد. او می‌گوید که پانزده سال به نوعی از سل مبتلا بوده است، اما از آن خلاصی نیافته و با آن ادامه داده است. هر از چندگاهی بهتر شده و باز به همان وضعیت بازگشته است. او شنیده است که جایی در شهر یک واعظ با خدا، موعظه می‌کند و مردمی که به آنجا رفته‌اند مدّعی این بوده‌اند که بر طبق وعده‌ی خدا در یعقوب ۵: ۱۴ شفا یافته‌اند. جایی که در کلام خدا می‌گوید: "و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند و به روغن تدهین کنند. و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزاند..."

۶۵. او ایماندار بوده و بیمار، بعد به این جلسه یعنی جایی که تمام افراد مدّعی بودند که توسط این خادم با خدا، شفا یافته‌اند، رفته است. به او بر طبق یعقوب ۵: ۱۴ خدمت شده بود و خادم درست بر طبق کلام او را خدمت کرده بود. یعنی او را به روغن تدهین نموده و برایش دعا کرده بود. دعایی که خادم گفته بود «دعای ایمان» است که او به آن ایمان داشته است. این ماجرا مربوط به حدود یک سال قبل می‌شود و از آن تاریخ به بعد او هیچ نتیجه‌ای از آن دعا ندیده است. از این رو آقای «شگاک» مدّعی است که خدا با قرار دادن چنین وعده‌ای در کلام، درحالی که پشت آن نمی‌ایستد بی‌عدالتی کرده است.

حال، بخاطر داشته باشید که من در اینجا تنها وعده‌های انجیل را می‌خوانم.

۶۶. شاهد بعدی به جایگاه فراخوانده می‌شود. دادستان قبل از اینکه دادخواست خود را به انتها برساند، شاهد بعدی خود را احضار می‌کند. شاهد بعدی آقای «عجول» است.

۶۷. حال، اینها صفات ماوراءالطبیعه هستند که در این شخصیت‌ها ساکن شده‌اند. می‌بینید؟ حال...

۶۸. خوب، آقای «عجول» مدّعی است که یک روز در حال خواندن کتاب مقدّس بوده است. او به کلیسا نمی‌رفته، ولی... ولی ایماندار بوده است. یکی از اعضای خانواده‌ی او نزد یک مبشّر می‌رفته. دیگری نزد یک شبان می‌رفته و این دوست ما، در نهان ایماندار بوده و در خانه می‌مانده است. او همین‌طور که کلام را می‌خوانده، رسیده است به مرقس باب ۱۱ آیات ۲۲ و ۲۳. اگر می‌خواهید این را یادداشت کنید. یعنی جایی که خود عیسی ادّعا کرد که خداست، عمانوئیل. و با لب‌های خویش چنین بیان نمود که: "هرآینه به شما می‌گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد، بلکه یقین دارد که هرآنچه گوید می‌شود هرآنچه گوید بدو عطا شود." و بعد می‌گوید: "بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سوال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد."

۶۹. او می‌گوید که مدّت بیست و پنج سال پای او فلج بوده است. پنج سال پیش او در یک اطاق نشسته بوده و احساس کرده است که هدایت می‌شود تا کلامی را که مدّعی ایمان به آن است و با تمام قلب خود به آن ایمان داشته است را بخواند. و بعد با صدای خود گفت: "فلجی که در پاهای من هستی! به نام عیسی مسیح من را ترک کن." اکنون پنج سال از آن زمان می‌گذرد و او مانند قبل فلج است.

۷۰. پس، به همین دلیل، آقای «عجول» می‌خواهد بر علیه زایل نشدنی بودن کلام و

الهامی بودن کتاب مقدس شهادت بدهد و می‌گوید که این وعده حقیقت ندارد. او آن را امتحان کرده و «حقیقت نیست». آقای «بی‌ایمان» گفت که آن را امتحان نموده و «حقیقت نیست». تمام این سه شاهد بخش‌هایی از کلام را خوانده‌اند. وعده‌های کتاب مقدسی را، و می‌گویند این وعده‌هایی که می‌خوانید، نمی‌توانید آن را از کتاب مقدس بدانید و شهادت می‌دهند که «این حقیقت نیست».

۷۱. از اینرو، کتاب مقدس باید کنار گذارده شود. چون اگر یک آیه‌ی آن قابل اعتماد نباشد، هیچ بخشی از آن قابل اعتماد نیست. یا باید همه‌ی آن درست باشد یا هیچ بخشی از آن درست نیست. می‌دانید منظورم چیست.

۷۲. حال، دادستان به جایگاه می‌آید تا کیفرخواست خود را ارائه دهد. او می‌خواهد که پرونده بسته شود. حال ببینید او چه می‌گوید: "خدا با قرار دادن چنین وعده‌هایی... در کلام خویش عادل نیست. چراکه فرزندان ایماندار او با این وعده‌ها ایمان خود را می‌سجند. زیرا آنها حقیقت نیستند." او اینجا شاهدانی دارد تا ثابت کند این کلامی که خدا در کلام خویش وعده داده است، نادرست می‌باشد. اینجا شاهدینی نشسته‌اند و می‌توانیم پزشکانی را نشان دهیم تا ثابت کنند و شهادت بدهند که آنها بیمار بوده‌اند. چنین و چنان بوده‌اند. «و این امور الهی را پذیرفته‌اند. کلام الهی را، و آنها را در معرض امتحان گذاشته‌اند و حقیقت نبوده است.» او برای اثبات آن شاهد دارد. «آن کلام حقیقت ندارد، زیرا هریک از آنها شکست خورده‌اند.»

۷۳. حال، دوباره توجه کنید «خدا از ساختن این ایمانداران که به کلام او ایمان داشتند، عاجز ماند. آنها درست به همان صورتی که بود و بصورت عادی، آنچه را که خدا گفته بود، انجام دادند. او عاجز ماند. خدا هرگز حرکتی در راستای تحقق وعده‌ی خویش انجام نداد و سال‌ها و سال‌ها پشت سرهم گذشته‌اند.» سپس او گفت: "بقیه‌ی کلام چطور؟ مثل تعمید گرفتن؟ هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات می‌یابد. بعد هیچ

کس نجات نیابد؟ این وعده‌هایی که گفته است او باید باز گردد چطور؟ هیچ یک از آنها درست نیست. زیرا اینها درست نیست و آن درست نیست. این تنها یک کتاب افسانه است و این افراد ایماندار هستند. در حالی که او، خدا، وعده داده است که مؤمن را همه چیز ممکن است و اینها ایماندار هستند."

۷۴. در جایی که او باز مدعی است که پس از اینکه مصلوب شد، زنده گشته است. کتاب مقدس می‌گوید که او، از مردگان قیام کرده است و دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. هیچ کس هم تابحال او را با جای میخ‌ها در دست‌هایش ندیده است که در میان کلیسا گام بردارد و...

و عبرانیان ۱۳ : ۸ هم به همین صورت. او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان نیست. چون او هرگز چیزی بیش از یک انسان نبوده است. این امر توسط این شاهدها اثبات شده است. او قادر به تحقق وعده‌های خویش نیست. بنابراین باید کتاب مقدس را در سطل زباله بیندازیم و آن را فراموش کنیم. گویی که چنین چیزی وجود ندارد.

۷۵. حال، یادتان باشد که من از صدای دادستان استفاده می‌کنم که می‌خواهد پرونده را ببندد. "بسیار خوب، او در لوقا ۱۷ : ۳۰ می‌گوید، یعنی جایی که می‌گوید که در ایام آخر پسر انسان ظاهر خواهد شد. خدا خود را بر ذریت ابراهیم ظاهر خواهد نمود." و او یک‌بار شنیده است که یک واعظ متعصب موعظه می‌نموده است که او خود را دوباره بصورت انسانی ظاهر خواهد نمود و پسر انسان خوانده می‌شود.

۷۶. مکاشفه ۱۰ ، او می‌گوید، ادعا کرده است، آخرین فرشته‌ی پیغام آور، طبق دوره‌ی کلیسای لائودیکه که باید فاطر باشد، عیسی «که خود کلام است» بیرون از کلیسا گذاشته خواهد شد. او مدعی است که در این تقسیم بندی، اموری وجود داشته است که بر اصلاحگران اولیه مکشوف نشده است. در نهایت، هفتمین فرشته، هفتمین پیغام آور،

پیغام هفتمین پیغام آور است که تمام کتب را مکشوف نموده و به حقیقت مبدل می‌سازد.» دادستان مدّعی است که «چنین فردی بر روی زمین نبوده و نخواهد بود.»

۷۷. او مدّعی است که «خدا در کتاب مقدّس خویش ادّعا می‌کند که کلیسا حالتی رسمی خواهد داشت و از اصل خود فاصله خواهد گرفت. او در ملاکی ۴ وعده داده است تا دوباره یک نبی را بفرستد که قبلاً دوبار فرستاده شده، ایلیّا و یوحناّی تعمید دهنده. او یک نبی را خواهد فرستاد که... به قوّت ایلیّا خواهد بود. خدمت او و اعمال او، در همه چیز مانند ایلیّا خواهد بود. او در خدمت خویش قوم را از این شرایط رسمی به بازگشت به ایمان ناب و حقیقی پدران رسولی خویش فرا می‌خواند و چنین چیزی...»

۷۸. «خدا همچنین مدّعی است که آسمان و زمین زایل می‌شوند ولی کلام او زایل نمی‌شود.» دادستان می‌گوید دلایلی در دست دارد که امروز عصر نشان می‌دهد این کلام زایل می‌شود. این عیسی که از مردگان قیام نمود کیست؟ همه‌ی شما تنها مشتّی از انسان‌ها هستید که در تخیّلات ذهنی خود به سر می‌برید. چنین چیزی وجود ندارد و شما به یک امید واهی اعتماد نموده‌اید.

۷۹. حال، به گمانم دیگر گفتن این چیزها برای دادستان کافی است. فکر کنم او تمام کتاب مقدّس را محکوم نمود. حال، بگذاریم دادستان بنشینند و شاهدین او نیز بنشینند. آنها از جایگاه شهود خارج می‌شوند.

۸۰. و حال، وکیل مدافع، روح القدس را به جایگاه فرا می‌خوانیم. او برای صحبت می‌آید. امیدوارم روشی را که دادستان برای بستن پرونده اتخاذ کرد متوجّه شده باشید. حال، وکیل مدافع که روح القدس است می‌آید تا از موکل، یعنی کلام دفاع کند. فکر کنم آنها نمی‌توانستند شاهد بهتری بیابند.

۸۱. او در ابتدا توجّه دادگاه را به این نکته جلب می‌کند که تفسیر ارائه شده از کلام خدا

برای مردم، همان تفسیری است که از کلام خدا برای حوّا انجام شد. او توجّه دادگاه را به این نکته جلب می‌کند که مفسّری که تفسیر می‌کند همانی است که برای حوّا تفسیر کرد، که همه‌ی آن درست بود به جز یک کلمه؛ و می‌خواهد این را یاد آور شود که او «روح القدس» است که کاتب کلام است. او همچنین به شما خاطر نشان می‌سازد که در ابتدا، گریز از تنها یک کلمه از کلام خدا، سبب تمام مرگ و رنج و بیماری گردید و نیز می‌خواهد شما بدانید که خدا همچنین در کلام خویش، در آخرین باب، مانند ابتدا گفته است که: "هرکس چیزی از آن حذف کند و یا به آن بیفزاید سهم او از درخت حیات منقطع می‌شود." این باید کلام باشد و تنها کلام. او می‌خواهد دادگاه بدانند کسی که به سختی تلاش می‌کند تا پرونده بسته شود، همان مفسّر حوّا است.

۸۲. او می‌خواهد این را... می‌خواهد توجّه دادگاه را باز به این نکته جلب کند که... وکیل مدافع را می‌گوییم. او می‌خواهد خطاب به دادگاه بگوید و نشان دهد که وعده‌ها تنها از آن ایمانداران است؛ نه از آن ایمانداران ظاهری، عجولان و یا مردّدین. این تصویر را عوض می‌کند، نمی‌کند؟ این فقط... آن چیزی نیست که مردم خود را خطاب می‌کنند، بلکه تنها از آن ایمانداران است. نه از آن کسانی که خود را ایماندار خطاب می‌کنند. شیطان هم می‌گوید ایماندار است. می‌دانید. این از آن آنها نیست. تنها مربوط به ایمانداران راستین است.

۸۳. و این وکیل مدافع، باید بدانند که آیا اینها ایماندار هستند یاخیر؟ زیرا اوست که حیات بخش کلام است. او می‌داند که شما ایماندار هستید یا نه. او همان است که خدا داده تا آن را محقّق سازد. هلولو! او این را اثبات می‌کند. او آن است که کلام را محقّق می‌سازد. اوست که می‌داند آیا کلام در مکان مناسب قرار گرفته است یا نه؟ همین وکیل مدافع. توجّه کنید، او باز خطاب به ایمانداران می‌گوید. اوست که جان بخش کلام است.

۸۴. و باز او توجه دادگاه را به کلام وعده که مورد پرسش قرار گرفته است جلب می‌نماید. او هرگز هیچ زمان معینی را برای وقوع این امور مقدر نمود.

۸۵. می‌بینید که آنها می‌توانند چطور کلام را برای شما بد بخوانند؟ حال، اینها که می‌گویند: "بگذار ببینیم که این رخ می‌دهد؟" می‌دانید، آنها حتی کلام را درست نمی‌خوانند. این است که اگر کسی ایماندار راستین باشد. او هیچ محدودیت زمانی را مقدر نموده است.

۸۶. او همچنین می‌خواهد دادگاه به خاطر داشته باشد که این کلام مکتوب است؛ و عیسی مسیح، کلام آشکار شده، گفت: "کلام، بذری است که برزگر می‌کارد." و کلام تنها می‌تواند کلام را ثمر بدهد. وعده‌ی خود را. اگر در زمین درست باشد به آن جان می‌بخشد. آمین! به نظر می‌رسد که پرونده در حال تغییر است. اینطور نیست؟ بذر باید در مکان مناسب باشد.

۸۷. یک دانه‌ی بذر که بر روی یک میز قرار گرفته باشد هرگز یک مزرعه را به بار نمی‌آورد. یک دانه‌ی بذر در اینجا، در یک محفظه هیچ کاری نخواهد نمود. یک بذر باید در زمینی قرار گیرد که برای آن بذر آماده شده باشد، در غیر این صورت هرگز رشد نخواهد کرد.

۸۸. و خدا گفت که کلام او بذری است که برزگر کاشت، و این بذر باید در خاک و زمین مناسب قرار گیرد. آن زمین، ایمان است. این یک بذر است و باید در این زمین کاشته شود، درغیراین صورت جان نمی‌گیرد. به عبارتی دیگر، روح القدس، وکیل مدافع، تازمانی که این بذر در زمین مناسب قرار نگیرد نمی‌تواند به آن داخل شود. اوست که جان بخش آن است.

وکیل مدافع اولین شاهد خود را احضار می‌کند.

۸۹. فکر می‌کنم که اگر دادستان این حق را داشت که اینجا، شاهدان خود را برای اثبات غلط بودن کلام احضار نماید، وکیل مدافع هم این حق را دارد که شاهدان خود را احضار نماید و اثبات کند که این کلام، حقیقت است. چون اینک پرسش بین ایمانداران و بی‌ایمانان، بر طبق کلام است.

۹۰. امروز عصر، اولین شهادتی که وکیل مدافع تمایل دارد تا به جایگاه شهود احضار نماید، نوح است. نوح گفته است که در عصری بسیار علمی زندگی می‌کرده است. او می‌خواهد شهادت بدهد، و گفته است که در روزگاری زندگی می‌کرد که مردم از معجزه و این قبیل امور گریزان بوده‌اند. سپس او کلام خدا را شنیده که به او گفته است می‌خواهد دنیا را با آب از بین ببرد، و آب از آسمان بر زمین خواهد بارید. بارندگی خواهد شد، درحالی که قبل از آن هرگز این امر رخ نداده بود. اما او می‌گوید، با توجه به اینکه او یک نبی بود، کلام خدا بر او آمد و او رفته، آن کلامی را که می‌خواست واقع شود را موعظه نمود. زیرا این کلام خدا بود. او می‌خواهد به اطلاع دادگاه برساند که در تمام این مدت آقایان «بی‌ایمان»، «شکاک» و «عجول» او را وسوسه می‌نمودند. ولی او بعنوان یک نبی می‌دانست که خدا نمی‌تواند دروغ بگوید و با این وجود با کلام خدا باقی ماند.

۹۱. آنها نزد او آمده و می‌گفتند: "حال، ای نوح... آقای «بی‌ایمان» این را می‌گفت: "چگونه می‌خواهی ثابت کنی که آن بالا باران وجود دارد؟"

۹۲. "من نمی‌دانم که کجا قرار دارد. ولی اگر خدا گفته است، آن را خواهد بارانید."

"وقتی هیچ بارانی آنجا وجود ندارد، پس چطور می‌خواهد بارند؟"

"من نمی‌دانم، ولی خدا گفته است و آن را می‌باراند."

۹۳. آقای «شگاک» نزدیک شده و گفته است: "اگر بنا بوده که بارانی آن بالا وجود داشته باشد، پس او مجبور بوده است که پایین آمده و باران را با خود از اینجا به آن بالا ببرد. چطور می‌خواهد این کار را انجام دهد؟"

"نمی‌دانم و بعد از اینکه کشتی را ساختم..."

۹۴. او می‌خواهد در ابتدا بگوید که وقتی این را بعنوان یک نبی در بین قوم بیان کرد، همه به او خندیدند و گفتند: "من هیچ بارانی نمی‌بینم."

۹۵. خوب، هنگامی که او رفت تا بر روی ساخت کشتی کار کند، آنها گفتند: "شاید بعد از... " آقای «عجول» سعی کرد به او بگوید: "خوب، شاید بعد از ساخته شدن کشتی باران بیارد." ولی هنگامی که کشتی تکمیل گردید، همچنان باران بر زمین نمی‌بارید.

۹۶. روز بعد باران نبارید. هفته‌ی بعد باران نبارید. ماه بعد، ماه بعد هیچ بارانی نبارید. سال بعد هم همین‌طور. هنگامی که کشتی تکمیل گردید، همچنان باران نمی‌بارید.

۹۷. و بعد او گفت: "یک روز صدای خدا نزد او بازگشت و به او گفت یک نشانه‌ی ماوراءالطبیعه در طبیعت خواهد دید، که پرندگان به کشتی داخل خواهند شد." سپس آقای «بی‌ایمان» به او خندید و گفت: "این کشتی آشیانه‌ی پرندگان خواهد شد، در عوض او یک لانه‌ی پرنده ساخته است." همه خندیده و او را مضحکه نمودند.

ولی یک روز خدا با او تکلم نمود و به او گفت: "به کشتی داخل شو..."

۹۸. و نوح جلوی در کشتی ایستاده و گفت: "این آخرین دعوت شماست، بیایید!" به جز خانواده‌ی خودش کس دیگری به کشتی وارد نشد.

۹۹. او به کشتی وارد شد. این نوح نبی است که به خانواده‌ی کوچک و محبوب خود

می گوید: "اوه! بدون شک تا ساعتی دیگر باران خواهد بارید."

۱۰۰. و هنگامی که او به کشتی وارد شد، در کشتی به صورت خارق العاده ای پشت سر او بسته شد. او به همسر، عروس ها و پسرانش گفت: "عزیزانم خدا در را بر روی ما بست."

۱۰۱. "آن بالا یک پنجره هست. از پله ها بالا بروید. خیلی سریع. این را از دست ندهید. بروید بالا، خیلی سریع. آماده ی باریدن می شود، هیچ تردیدی نیست."

۱۰۲. بعضی از مردم که موعظه ی او را شنیده بودند می گفتند: "عجیب است. ممکن است که آن پیر مرد متعصب راست گفته باشد؟" آقای «بی ایمان»، آقای «شگاک» و آقای «عجول» به آنجا آمده و می گفتند: "ما خواهیم فهمید." گفتند: "نو آنجا هستی؟" "بله."

"در را باز کن تا نگاهی بیندازیم."

۱۰۳. "خدا در را بسته است. من نمی توانم آن را باز کنم. دستگیره یا قفلی هم اینجا نیست که بخواهم با آن در را باز کنم"

۱۰۴. حال، آنها می گفتند: "پیر خرفت! او رفته داخل کشتی و در را قفل کرده است و می خواهد ما تصوّر کنیم... این یک حقه است. او می خواهد ما را بترساند."

۱۰۵. شاهد دادستان اینجا نشسته است و به تمام اینها گوش می کند، چون آنها در این زمینه گناهکار هستند. کتاب مقدس چنین گفته است، «مستهزئین!»

"آنها من را استهزا نمودند و مضحکه کردند."

۱۰۶. "حَتَّىٰ خود من نیز به دنبال باران بودم. تمام روز، و هیچ بارانی نبود. روز بعد، هیچ بارانی نبود، روز بعد از آن نیز به همین صورت. چهار روز بدون باران، پنج روز، شش روز و... ولی خدا به من نگفت که چه زمانی قرار بود باران بیارد. او تنها گفته بود قرار است باران بیارد و هرگز زمان مشخصی را اعلام نکرده بود. او تنها گفت «قرار است باران بیارد.»"

۱۰۷. او هرگز نگفت: «به محض اینکه دست بر بیماران بگذارید، آنها قرار است جست و خیز کنند و شروع کنند به دویدن.» یعنی طوری که آقای «شگاک» می خواهد به شما بقبولاند. او گفت: "شفا خواهند یافت." ولی هرگز نگفت که چگونه و در چه وقت شفا خواهند یافت.

۱۰۸. او در یعقوب ۵: ۱۴ گفت: "دعای ایمان بیمار را شفا خواهد داد." «خداوند او را خواهد برخیزانید.» چه وقت؟ او نگفت. او فقط گفت که این کار را خواهد کرد.

۱۰۹. مرقس ۱۶، او گفت: "به کوه بگویید منتقل شو، و در دل خود شک نداشته باشید، آنچه گفتید واقع خواهد شد." او نگفت در چه زمانی. او گفت که چنین خواهد شد. هلولیاه!

۱۱۰. تفسیر غلط کلام را می بینید؟ آن وقت می گوید: "خوب، بگذار ببینیم که آیا این مرد را شفا می دهی؟ او مدت زیادی است روی ویلچیر بوده است. بگذار ببینیم. او می گوید ایمان پیدا کرده است." آن شریرا می دانید او کیست؟

۱۱۱. عیسی هرگز نگفت که آنها بلافاصله به جست و خیز خواهند پرداخت. تعدادی از پنطیکاستی ها همین چیز را تعلیم داده اند. ولی کتاب مقدس هرگز این را نگفته است. او گفت: "اگر ایمان داشته باشند، خوب خواهند شد." و او شاهدین خود را اینجا آورده است تا آن را اثبات کند.

۱۱۲. نوح گفت: "بعد از صدویست سال، باران بارید." ولی بارید. نوح می‌دانست که قرار است آن را در نسل خود ببیند. زیرا او کشتی را ساخته بود و آماده بود تا به آن داخل شود.

۱۱۳. حال، اکنون ما می‌بینیم که این درست بود. این نوح است، شاهد اول.

۱۱۴. اینک، شاهد دوم را احضار می‌کنیم. ابراهیم را احضار می‌کنیم. او گفت: "من یک نبی بودم و تحت الهام خدا نبوت می‌نمودم. زمانی که همسر من سارا شصت و پنج ساله و من هفتادوپنج ساله بودم، در آن سن، او به من گفت که قرار است از همسر خود سارا فرزندی داشته باشم. گرچه من... من عقیم بودم و رحم همسر من مرده بود. او بیست یا بیست و پنج سال از یائسگی خود را پشت سر گذاشته بود. من در تمام این سال‌ها با او زندگی کرده بودم و هیچ نشانی از فرزند در او ندیده بودم. او... رحم او مرده بود. ولی خدا به من گفت که قرار است از او فرزندی داشته باشم."

۱۱۵. می‌دانید، آقای «بی‌ایمان»، آقای «شکاک» و آقای «عجول»، بعد از بیست و هشت روز اول وقتی دیدند که اتفاقی برای سارا نیفتاد، به من خندیدند و من را استهزا نمودند. سال اول آنها نزد من آمده و می‌گفتند: "الآن چند فرزند داری؟"

۱۱۶. ولی فرزند، بعد از بیست و پنج سال به دنیا آمد. این اتفاق رخ داد. خدا به من نکته بود «قرار است هفته‌ی آینده از سارا فرزندی داشته باشی.» او هرگز زمانی را برای آن مشخص نکرده بود. او گفت که: "ابراهیم! از سارا فرزندی خواهی داشت." او هرگز نگفت که چه زمانی، فقط گفت که این‌گونه خواهد شد.

۱۱۷. بعد ابراهیم گفت: "و من با ایمان در وعده تردید نکردم. هرچه بیشتر طول می‌کشید، در تمام مدت من قوی‌تر می‌شدم، و می‌دیدم که از نظر فیزیکی ضعیف‌تر شده‌ام ولی در ایمان قوی می‌شوم. چراکه ایمان داشتم خدا قادر به نگهداشتن کلام خویش می‌باشد."

۱۱۸. "بعد، یک روز که نشسته بودم و با سارا صحبت می‌کردم، فرشتگان خدا پیش آمدند. سه مرد، دو مرد به سدوم رفتند و یک مرد کنار من ماند و با من گفتگو کرد و اموری را که قرار بود رخ دهد را به من گفت. من پیر و فرسوده بودم و شانه‌هایم نیز خم شده بود. سارا هم به سختی می‌توانست راه برود. می‌دانید، درست روز بعد دیدم که قوز کمرم درحال محو شدن است و موهایم دوباره رو به سیاهی گذاشته است و لب‌های سارا نیز قرمز شد."

۱۱۹. حال، شما می‌گویید: "برادر برانهام افراطی!" یک لحظه، ببینید که او این کار را کرد. توجه کنید، آنها به مرد و زن جوانی مبدل گشتند. حال شما می‌گویید: "اوه، برادر برانهام!" حال، خدا پیغام خویش را در بین خطوط پنهان می‌سازد. مدرسه‌ی علوم دینی هرگز این را نمی‌داند. درست است. نه، نه. این یک داستان عاشقانه است.

۱۲۰. همسر من که اینجاست برای من یک نامه می‌نویسد و در بالای نامه یک مطلبی را بیان می‌کند. ولی من می‌توانم بین خطوط را بخوانم. من می‌دانم که او از چه صحبت می‌کند، چون عاشق او هستم. من طبیعت او را می‌شناسم. می‌دانم منظور او چیست. "بیلی، بچه‌ها خوابیده‌اند. امشب من اینجا می‌نشینم و به تو فکر می‌کنم." اوه، من، من می‌دانم که منظور او چیست. می‌دانید، می‌دانید، چون من عاشق او هستم.

۱۲۱. و اگر شما عاشق خدا هستید، و روح خدا در شما است، خود روح القدس مفسر این است.

۱۲۲. توجه کنید! آنها به اندازه‌ی کافی مسن بودند. کتاب مقدس این را می‌گوید. حال به سرعت به انتها نزدیک می‌شویم. سپس او گفت: "من به حالت یک مرد جوان بازگشتم و او نیز بصورت یک زن جوان در آمد."

شما می‌گویید: "اوه، برادر برانهام!"

۱۲۳. گوش کنید، برای اینکه این بچه به دنیا بیاید... رحم او مرده بود، رشته‌ی حیات او مرده بود. حال برای... او مجبور بود تا یک رحم دیگر برای او بسازد. آیا مجبور بود این کار را بکند؟ و بعد آنها، این بطری‌ها را که امروزه به دهان بچه‌ها چسبیده است را نداشتند که مادر هر جایی که می‌خواست برود. در آن ایام، مادر باید شیرده می‌بود. پس در این رابطه، رگ‌های شیرده او خشکیده بود، پس او مجبور بود تا رگ‌های شیرده جدیدی برای او بسازد و... تا به بچه غذا بدهد. و یک چیز دیگر، آیا یک زن صد ساله برای این کار مناسب است؟ او مجبور بود تا برای او قلب جدیدی نیز بسازد. می‌بینید؟ او فقط مرمت انجام نداد. او در ابراهیم نشان داد که برای تمام نسل ابراهیم چه کاری می‌خواهد انجام دهد. آنها به تازگی باز می‌گردند و یک بدن جدید برای پذیرش پسر در راه، که چشم انتظار او هستند دریافت می‌کنند. من همچنان به وعده ایمان دارم.

شما بگویید «رادیکال! افراطی!».

۱۲۴. بسیار خوب، فقط یک دقیقه. نگاه کنید. آنها به یک سفر مبادرت کردند. از جایی که بودند به سرزمین فلسطین، به جرار. در آنجا مرد جوانی بود به نام ایملک، او پادشاه بود و در بین دختران فلسطینی به دنبال یک همسر بود. حال، یک مادر بزرگ به نام سارا با شالی بر سر به همراه ابراهیم به آنجا وارد می‌شود. ابراهیم گفت: "عزیزم! می‌خواهم به من لطفی بکنی. تو بسیار خوش سیمما هستی و زمانی که پادشاه به تو نگاه کند تو را به همسری خواهد گرفت." و زمانی که مردم به او نگاه می‌کردند بسیار خوش سیمما بود. مادر بزرگ؟ او بسیار زیبا بود، تا جایی که ایملک او را به همسری برگزید.

۱۲۵. و بعد خدا در رویا به ایملک ظاهر شد و گفت: "شوهر او نبی من است. اگر او را لمس کنی خواهی مرد." درست است؟

۱۲۶. او در آنجا در حال نشان دادن این است که برای تمام فرزندان ابراهیم می‌خواهد

چه بکند. «او نگفت که چه زمانی این کار را خواهد کرد. بلکه گفت این کار را می‌کند.» درست است. دوست من! او بهر حال این کار را خواهد کرد. او این را وعده داده است. حال، بیست و پنج سال بعد، از زمانی که وعده داده شد، سارا صاحب فرزند گردید. کلام هرگز نگفت او چه زمانی آن را خواهد داشت. بلکه گفت: "آن را خواهد داشت."

۱۲۷. حال، اندکی برای شاهدان تعجیل کنیم. سوّمین شاهد، موسی. او گفت که خدا به او نشانه‌ای داد که کاری انجام دهد. تا اثبات کند که آن، کلام آن زمان بود. او کلام را گرفت، با یک نشانه و یک صدا، و رفت به حضور کشیش فرعون، و کشیش فرعون گفت: "هاه! این یک حقه‌ی جادوگری سطح پایین است. من مردانی را در اینجا دارم که می‌توانند همین اعمال را انجام دهند." و آنها این کار را کردند. مقلّدین. او گفت: "اگر من یک نبی نبودم و نمی‌دانستم که این، کلام موعود است، باید می‌گفتم که در کار شما هیچ تردیدی نیست؛ زیرا این مقلّدین در اینجا همان اعمالی را انجام می‌دهند که من انجام می‌دهم." ولی او می‌دانست که این از جانب خداست و در آن استوار ماند.

۱۲۸. خدا گفت که او قوم را نجات خواهد داد و آنها به یک کوه خواهند رسید. او انتظار داشت که شاید آنها در آن روز بازگردند. ولی این، سال‌ها بعد رخ داد. اما رخ داد و آنها بازگشتند. آنها به آن کوه رسیدند، خدا کلام خویش را محقق نمود. او آنها را به سرزمین موعود برد. همان‌گونه که گفته بود. موسی به کلام خدا ایمان داشت.

۱۲۹. حال، می‌خواهم که یک شاهد دیگر را حاضر سازم. شاهد چهارم، یوشع. او گفت: "زمانی که خدا به ما وعده داد و ما رفتیم تا... تنها حدود چهل مایل یا... فاصله است. و زمانی که با آن وادی رسیدیم، موسی افرادی را برای جاسوسی زمین فرستاد تا ببینند آیا می‌توانیم آن را بگیریم یا خیر. او! عمالقه و آن مردان بلند قد و دیوارهای بلند را دیدیم. آنها گفتند: «او، به نظر می‌رسد که اصلاً نمی‌توانیم آن را بگیریم.»"

۱۳۰. ولی یک نفر رفت و برای ما مدارکی آورد که آن زمین نیکوست. سپس گفت: "تمام بقیه اسباط اسرائیل گفتند، او! نمی‌توانیم آن را بدست بیاوریم." سپس گفت: "من ایستادم، قوم را ساکت کردم و گفتم که این بلندی دیوار و یا قد آن افراد نیست. این وعده‌ی خداست و او این را انجام خواهد داد. ولی بعد از اینکه من قوم را ساکت کردم، او ما را به آنجا عبور نداد؛ روز بعد، هفته‌ی بعد... ولی او نگفته بود چه زمانی ما را به آنجا عبور خواهد داد. او گفت که این کار را خواهد نمود، و ما به آنجا عبور نمودیم."

۱۳۱. می‌خواهم فقط برای چند لحظه اشعیا را فرا بخوانم. به اشعیا نگاه کنید. او گفته است: "من یک نبی اثبات شده در بین قوم بودم. همه به من ایمان داشتند. از عزّیا پادشاه به بعد همه به من ایمان داشتند. من یک نبی اثبات شده بودم. هرآنچه می‌گفتم، خدا محقق می‌کرد. او، او کلام من را، آنچه را که می‌گفتم، محقق می‌ساخت. زیرا من به نام او صحبت می‌کردم. یهوه." او گفت: "روزی یهوه با من تکلم نمود و گفت: «نشانی به آنها خواهم داد. باکره حامله خواهد شد.» و من این را گفتم، درست همان چیزی را گفتم که یهوه گفته بود."

۱۳۲. گفت: "و می‌خواهم این دادگاه بداند که، تمام دختران باکره‌ی عبرانی آماده‌ی به دنیا آوردن این کودک شده بودند. یک باکره قرار بود آبستن گردد. ماه‌ها گذشت و اتفاق نیفتاد. هفته‌ها هیچ چیزی رخ نداد. حدود هشتصد سال بعد، این امر رخ داد. ولی یک باکره حامله شد و یک فرزند به دنیا آورد." یهوه، هرگز به او نگفته بود که فردا قرار است این اتفاق برای یک باکره در عصر تو رخ بدهد. او تنها گفت: "باکره آبستن خواهد شد." و آن را انجام داد. او نگفت چه زمانی، تنها گفت که این‌گونه خواهد شد.

۱۳۳. حال اگر دادگاه رضایت داشته باشد، من می‌توانم شاهد بعدی او باشم؟ من می‌خواهم برای او شهادت بدهم. وعده‌ی کلام برای این روز، چیزی است که می‌خواهم به آن شهادت بدهم.

۱۳۴. در بدو توگد بعنوان یک پسر بچه در کنتاکی، شما این را در کارت‌های دعا می‌بینید، که یک نور در آنجا قرار گرفته بود. در تمام آن سال‌ها به مادر و پدرم این را می‌گفتم. هوپ^{۱۰} فکر نمی‌کنم که این مسئله شخصی باشد، زیرا بعنوان شاهد در برابر او ایستاده‌ام. این آنجاست، در بین آن کوه‌ها، در یک خانه‌ی کوچک... حتی یکی از این پنجره‌های شیشه‌ای که الآن در خانه‌ها هست وجود نداشت؛ تنها یک دریچه‌ی کوچک قدیمی بود که وقتی آن را کنار می‌زدی کار پنجره را انجام می‌داد. آن روز صبح یک نور وارد شد...

۱۳۵. به خانواده‌ام گفتم. به مادرم گفتم. چیزهایی که می‌گفتم، همیشه به همان صورت رخ می‌داد. آنها این را باور نمی‌کردند و مدام می‌گفتند: "این گونه نیست." ولی حدود سی سال بعد، خدا این را با شواهد علمی ثابت کرد که این گونه بوده است. این طور بود، چون این یک وعده بود.

۱۳۶. در سن هفت سالگی، روی یک درخت بودم که آن صدا با من صحبت کرد و گفت: "هرگز سیگار نکش، مشروب نوش و بدن خود را آلوده نکن."

۱۳۷. در خانه‌ای که محل قاچاق مشروب بود. ما حتی یک کتاب مقدس هم نداشتیم، هیچ چیز حتی یک کلمه. در آنجا می‌توانستیم سالنامه پیدا کنیم. ولی کتاب مقدس در آنجا وجود نداشت. هیچ چیز، جز مثنی... بر علیه خانواده‌ام صحبت نمی‌کنم، ولی خدا همه چیز را در این مورد می‌داند. خانواده‌ی من قبلاً کاتولیک بودند. همه‌ی آنها به دور از کلیسا ازدواج کرده و مرده بودند، هیچ مذهبی در خانواده‌ی ما وجود نداشت. ما کمترین اهمیتی به آن نمی‌دادیم.

۱۳۸. ولی او، او به من گفت که قرار است چه اتفاقی بیفتد، که من نباید سیگار استفاده

^{۱۰}(همسر برادر برانهام) Hope

می کردم و یا مشروب می نوشیدم و یا به هر طریق دیگری بدن خود را آلوده می کردم. زمانی که سنم بالاتر می رفت، کاری بود که باید انجام می دادم. خوب، سال ها و سال ها پس از آن سپری شد. چطور می دانستم که یک خادم خواهم شد؟ از افکار و عقاید یک واعظ متنفر بودم. ولی بهر حال این اتفاق رخ داد. این نشان می دهد که او کلام خویش را نگاه می دارد. هفده سال بعد از اینکه او... بر من ظاهر شد.

۱۳۹. روز بعد او پلی را به من نشان داد که از یک رودخانه می گذشت و آن را بهم وصل می کرد. او به من نشان داد که ۱۶ نفر روی آن جان باختند. این را به مادرم گفتم. او به من گفت: "عزیزم، خواب دیدی."

گفتم: "نه مامان! این را دیدم."

۱۴۰. درست هفده سال بعد از آن روز، پل مونیسیپال^{۱۱} از جفرسون ویل تا کنتاکی احداث شد و شانزده نفر در آنجا جان خود را از دست دادند. درست به همان صورتی که او گفته بود. او! در تمام این مدت آقای «بی ایمان» مشغول وسوسه کردن من بود.

۱۴۱. و می خواهم توجه دادستان کور را در مورد بودن عیسی، با زخم میخ هایش در اینجا، به نکته ای جلب کنم. او هرگز چنین چیزی نگفت. او گفت زمانی که از آسمان بازگردد «هر زانویی خم شود، هر چشمی ببیند، و هر زبانی او را اعتراف کند.» او تنها وعده داد که با قوت روح بازگردد و کلام مرقس، و آنچه را که باید انجام دهد را اثبات نماید. آنها قادر به درک این نیستند.

۱۴۲. حال، با توجه به اساس محاکمه و مناظره ای که امروز عصر در آن هستیم. می خواهم از بسیاری از صفحات که باید بیان می نمودم صرف نظر کنم. چون فکر می کنم به اندازه ای کافی قادر به درک آن شده ایم.

۱۴۳. حال، آنها همچنان این را باور نخواهند کرد. عیسی وعده داده است «در ایام آخر نیز مانند ایام نوح و دوران لوط خواهد بود.» ما این را درک می‌کنیم. این مربوط به الآن است. این اکنون در چندین بخش کلام اثبات شده است! در دوران سدوم، آنچه که برای ابراهیم رخ داد، باید برای نسل ملوکانه‌ی ابراهیم که در مسیح است رخ دهد. مسیح در قالب کلام بازمی‌گردد. در نسل بشر عمل می‌کند و آیتی را نشان می‌دهد که وعده داده بود. آنها نشان دهنده‌ی انجام آن هستند. او وعده داد که این را انجام خواهد داد. خدا این را وعده داد، و خدا وعده‌ی خویش را حفظ می‌کند.

۱۴۴. چندین سال قبل، به شما گفتم که او با من صحبت کرد و گفت: "این خدمت سه بخش خواهد داشت، یکی از آنها این خواهد بود که دست افراد را گرفته و خواهی دانست که مشکل آنها چیست." چند نفر این را بخاطر دارند؟ آیا اتفاق افتاد؟ هرگز در فردای آن‌روز رخ نداد. سال‌ها بعد اتفاق افتاد داد، ولی رخ داد.

۱۴۵. او در آنجا، در رودخانه تکلم کرد. او گفت: "همان‌طور که یوحنا‌ی تعمید دهنده فرستاده شد تا آمدن مسیح را اعلام کند و در پایان خدمت او مسیح آمد. همان‌طور که یوحنا فرستاده شد، خدمت تو نیز پیشرو آمدن ثانویه‌ی مسیح می‌باشد." و یک بیداری جهانی در بین قوم خدا ایجاد شده است، طولانی‌ترین بیداری در سرتاسر دنیا، طی پانزده سال گذشته. تمام تاریخدان‌ها می‌دانند که هیچ بیداری بیش از سه سال دوام نیاورده است و اینک پانزده سال می‌گذرد. حال امروز به کلیسا نگاه کنید. به سردی گراییده است ما در انتظار آمدن او هستیم...

۱۴۶. حال، تمام این چیزها اتفاق افتاده است، و این وعده را داد که «اسرار قلب‌ها را خواهی دانست.»

۱۴۷. اینک، مرحله‌ی سوم یا بخش سوم این خدمت در حال تحقق است. من وقت را

صرف پرداختن به آن نمی‌کنم، چون فکر می‌کنم نباید این کار را بکنم. ولی بسیاری از شما که اینجا هستید در این مورد می‌دانید. می‌دانید. از آنچه که واقع شده است خبر دارید.

۱۴۸. حال، هنگامی که به شما گفتم، زمانی که تازه به کانزاس سیتی،^{۱۲} و اینجا به آرکانزاس^{۱۳} آمده بودم، گفتم که این چیزها باید رخ دهند و... ما شاهدان زنده هستیم که آنها اتفاق افتادند. [فضای خالی روی نوار]... خدا گفته است که واقع خواهد شد. او نگفت که همان موقع رخ خواهد داد. او گفت که واقع خواهد شد.

۱۴۹. مرقس ۱۶ گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." اگر من یک ایماندار نیستم، پس چرا این کلام، حقیقت را آشکار نموده است؟

۱۵۰. اگر شما ایماندار نیستید، پس چرا خدا روح القدس را به شما عطا نموده است؟ ممکن است شما تمام انواع عطایا را داشته باشید. به زبان‌ها تکلم کنید و اعمالی که انجام می‌دهید مانند آنانی باشد که روح القدس را دارند. ولی اگر آنچه که در قلب شماست ناب و حقیقی نباشد، هرگز آن کلام را جان نخواهد بخشید. اما اگر چیزی ناب و حقیقی باشد، «آسمان و زمین زایل خواهد شد، ولی آن کلام زایل نخواهد شد.»

۱۵۱. «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که دست بر بیماران گذارده و شفا خواهند یافت.» و شما دیگران را مشاهده می‌کنید که شفا می‌یابند. او نگفت که همان موقع شفا خواهند یافت. او گفت: "اگر ایمان داشته باشند شفا می‌یابند."

۱۵۲. چند نفر که الآن این را می‌شنوند به حقیقت بودن آن ایمان دارند؟ چند نفر ایمان دارند که کلام خدا هنوز حقیقت است؟ این تنها برای مردم سوء تعبیر شده است. آیا شما به آن ایمان ندارید؟ تنها سوء تعبیر شده است.

۱۵۳. حال، به دوران لوتر بازمی‌گردیم. به دوران پولس بازمی‌گردیم. به دوران نوح و این شاهدین بازمی‌گردیم. نه به پانزده سال پیش، زمانی که به شما گفتم که این چیزها واقع خواهد شد؛ بلکه به امروز در توپکا^{۱۴} در آرکانزاس. این روز، این ساعت، این دقیقه، کلام خدا را برای یک پیش‌نمایش فرا بخوانیم. او وعده داد که این چیزها در ایام آخر رخ خواهد داد.

۱۵۴. حال، ایمان دارید که او کلام خود را نگاه می‌دارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او برای اینکه خدا باشد باید کلام خود را نگاه دارد. او باید این کار را انجام دهد. او باید کلام خود را نگاه دارد.

۱۵۵. حال، آیا او وعده داد که «همان‌طور که در ایام سدوم بود، همان امر در آمدن پسر انسان خواهد بود.» که او در ایام آخر آشکار خواهد شد. درست همان‌گونه که به ابراهیم و ذریت او در سدوم ظاهر شد؟ او این وعده را داد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] لوقا باب ۱۷ آیه ۳۰، می‌توانید این را بخوانید. او این را وعده داده است. او گفته است که این باید انجام شود. عیسی گفت که تمام کتب باید تحقق یابد. هر آنچه که او وعده داده است.

۱۵۶. آیا در ملاکی ۴، آنچه را که در این ایام آخر انجام خواهد داد را وعده داده است؟ و بلافاصله بعد از آن آتش آمده و بی‌ایمان را خواهد سوزاند و عادل بر خاکستر بی‌ایمان راه خواهد رفت. درست است؟ ما اینجا، بر در هستیم.

۱۵۷. حال، قبل از اینکه آن طوفان عظیم برپا شود، او چه وعده ای داد؟ درست قبل از اینکه نوح، نوح و یا... موسی که آمد بنی اسرائیل را خارج کند، چه اتّفاقی افتاد؟ درست قبل از آمدن عیسی چه اتّفاقی افتاد؟

۱۵۸. یوحناى تعمید دهنده، ما او را برای شهادت احضار نکردیم. ما او را در اینجا داشتیم، اما نه برای شهادت. چرا که او از تمام الهیات آن روز به خروج دعوت شده بود تا به بیابان برود. زیرا او باید هویت ماشیح را تشخیص می داد.

۱۵۹. حال، اگر ما به آن مدرسه نزد پدر او رفته باشیم. می گفت: "من یکی از دوستان خیلی بزرگ پدر تو هستم. او! او مرد بزرگی بود. او را دوست دارم و می دانم... اکنون، به نظر تو برادر جونز،^{۱۵} همان ماشیح نیست؟ می دانی یوحنا، او همان است."

۱۶۰. می بینید، او خود را جدا کرد. در سن ۹ سالگی به بیابان رفت، زیرا او عاشق بیابان بود. روح ایلیا بر او بود. روح ایلیا، خود ایلیا نبود. او یک انسان بود. این روح خدا با کلام آن روز بود، و او به بیابان رفت. سپس، زمانی که از بیابان بیرون آمد، باید ماشیح را شناسایی می کرد، نه یک انسان خوب را؛ بلکه «آن کس که دیدی روح بر او نازل می شود.» نه مردی که بهترین معلم بود، نه آن کس که مهم ترین فرد کشور است؛ بلکه «آن کسی که خود روح القدس بعنوان کلام شناسانده است.» خود همان کلام، کلام را شناسایی کرده است.

۱۶۱. حال، او این را برای ایام آخر وعده داده است. عیسی دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. آیا به این ایمان دارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"]

۱۶۲. اکنون، برای چند لحظه سرهای خود را خم کنیم. ایمان داشته باشید. شک نکنید. ایمان.

[یک خواهر به زبانها صحبت می کند . یک نفر ترجمه می کند... فضای خالی روی نوآر...] خدا را شکر.

۱۶۳. بسیار خوب، او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۶۴. حال، او برای اثبات خویش چه وعده ای داده است؟ در یک انسان، در جسم انسانی، مثل آن کار که با ابراهیم کرد، «وقتی پسر انسان...» این پسر انسان خواهد بود. نه، نه، پسر خدا، پسر خدا در پسر انسان. در حزقیال باب اول، آیه‌ی دوّم، یهوه حزقیال را پسر انسان خطاب نمود. درست همان چیزی که عیسی خود را خطاب نمود. شما بواسطه‌ی تعلیم هفته این را درک می‌کنید. می‌بینید، پسر انسان چیست؟ نبوتی. ملاکی ۴ چه بود؟ تا یک نبی باشد. اموری که گفت باید در ایّام آخر رخ دهند چه بود؟ حال، او هرگز نگفت چه وقت. او گفت که این امور واقع می‌شوند و شدند. حال شما، اگر او همچنان پسر خدا، پسر انسان است، آماده‌ی این است که در ایّام آخر بعنوان پسر داود، بر تخت داود آشکار شود.

۱۶۵. اکنون، شما با ایمان خود دامن ردای او را لمس کنید. و من اینها را ادّعا کرده‌ام. اگر از خداست، واقع خواهد شد. اگر از خدا نیست، واقع نخواهد شد. و این تنها حقیقت است که بینیم بین ایمانداران هستیم یا خیر. حال، شما باید یک ایماندار باشید. همان‌گونه که من ایماندار هستم. شما باید به حقیقت بودن این ایمان داشته باشید.

۱۶۶. از یک طرف شروع می‌کنیم و فقط بر روی آن تمرکز می‌کنیم. می‌خواهم این طرف، آنجا روبروی دیوار، ایمان داشته باشید. ایمان داشته باشید، شک نکنید. فقط ایمان داشته باشید و بگویید «خداوند!».

۱۶۷. حال، به من نگاه نکنید. می‌توانید به من نگاه کنید ولی بگذارید ایمانتان به فراتر از آن بنگرد. می‌توانید با چشمان فیزیکی خود به من نگاه کنید، ولی با دیده‌ی ایمان خود به او بنگرید؛ که او آن کلام است. و، و او تنها نقاب خویش را تغییر داده است. می‌بینید، از

آنچه قابل دیدن نبود به آنچه که کاملاً شناخته شده، کلمه جسم پوشید. ایمان داشته باشید. ۱۶۸. حال، از جای خود حرکت نکنید. در نظم بمانید. از شما می‌خواهم که چند دقیقه در نظم باشید.

۱۶۹. حال این، این چیست؟ این یک عطا است. عطا مانند شمشیر نیست که بخواهید با آن ضربه بزنید و... چنین نیست. عطا یعنی خودتان را در مسیری قرار دهید که روح القدس بتواند در جسم انسانی کار کند. سعی نکنید بگویید «جلال بر خدا، عطا دریافت کردم، هلولویاه!» هرگز صاحب عطا نمی‌شوید، اگر بخواهید که خودتان را...

۱۷۰. این مانند کشیدن دنده می‌باشد. می‌بینید؟ خودتان را از بی‌ایمانی به ایمان تغییر دهید. تنها باید یک دنده‌ی کوچک را در آنجا بکشید و بگویید «من همیشه به نوعی شگاک بوده‌ام، ولی اکنون ایمان دارم.» حال ببینید که بعد چه اتفاقی می‌فتد. فقط یک بار این کار را بکنید و ببینید چه می‌شود. فقط دعا کنید.

۱۷۱. و من سعی می‌کنم که خود را از پیغام به عطا برسانم. یک عطا، تا آن کلام بتواند خود را با آن، همان‌گونه که عبرانیان ۴ : ۱۲ می‌گوید آشکار سازد «ممیز افکار و تبت‌های قلب است.»

۱۷۲. برای هر مشکلی که در شما هست دعا کنید. دعا کنید و تنها بگویید: «خداوند! من نیازمند هستم. این مرد من را نمی‌شناسد ولی من نیازمند هستم.»

۱۷۳. به نام عیسی مسیح! پسر خدا. برای جلال خدا و بر طبق کلام خدا که اکنون آن را موعظه کردم هر روحی را در این مکان در کنترل خود می‌گیرم.

۱۷۴. حال، مهم نیست که چه رخ می‌دهد. ممکن است ظرف یک دقیقه اتفاقی بیفتد. یک منتقد اینجا نشسته است و من فکر می‌کنم که قرار است چیزی رخ دهد. می‌بینید؟

شما فقط آرام و در نظم بنشینید. اگر اختلالی ایجاد شد، شما همان جایی که هستید بنشینید و بگذارید آن فرد هر کاری را که در نظر دارد، انجام دهد. ببینید چه اتفاقی می‌افتد. بگذارید آنها کار خود را انجام دهند، و ببینید که چه اتفاقی می‌افتد. شما خواهید دانست که آیا او خداست یا خیر. شما باید او را در نبرد ببینید. شما او را برای شفا دیده‌اید. حال او را در نبرد ببینید. شیطان در حال انجام بهترین تلاش خود برای این کار می‌باشد. ولی، ولی بگذارید یک بار این کار را بکند و ببینید که چه رخ می‌دهد.

۱۷۵. یک نفر دیگر اینجا نشسته است که در رنج است. درست همین پایین نشسته است. مردی با همسر خود. او در حال دعا کردن است و برای همسر خود دعا می‌کند. همسر او مشکل عصبی دارد.

شوهر او پیراهن سفید برتن کرده است. او دست بر همسر خود گذاشته است. درست است. اگر این همانی است که بخاطرش دعا می‌کنید و درست است، دست خود را بلند کنید. نگران نباشید، متوقف خواهد شد. اگر ایمان داشته باشید، این یک وعده است. شما ردای او را لمس کرده‌اید.

۱۷۶. یک خانم اینجا در این سمت نشسته است، او هم رنجور است، او مشکل زنان دارد. امیدوارم که او... اوه خداوند! خانم رید^{۱۶} می‌داند که من شما را نمی‌شناسم. ولی این درست است، این طور نیست؟ شما دعا می‌کردید که «اوه ای خداوند! بر من بخشنده باش.» او هست. این درد شما را ترک می‌کند. فقط با تمام قلب خود به او ایمان بیاور. شک نداشته باش. ایمان داشته باش.

۱۷۷. اینجا، اینجا در این انتها خانمی نشسته است. یک کلاه کوچک تیره رنگ بر سر دارد و برای... برای این مشکل دعا می‌کند. او دچار مشکل شده است. نوری که او را

احاطه کرده است نمی‌بینید؟ او سر خود را پایین انداخته است و دعا می‌کند. او در زانوی خود احساس درد می‌کند. او زانو درد دارد. می‌بینید؟ من او را نمی‌شناسم. خدا این را می‌داند. ولی این حقیقت دارد. این طور نیست خانم؟

۱۷۸. دست خود را بر خانمی که کنار شما نشسته است بگذارید. او از یک تیک عصبی رنج می‌برد و آن تیک عصبی... او مشکل چشم دارد. چشمان او عمل شده و باعث بروز این تیک عصبی شده است. درست است. این طور نیست؟ دست خود را بلند کنید.

۱۷۹. خانمی که کنار شما نشسته و دست خود را بلند کرده است، هیجان زده به نظر می‌رسد. ولی دلیل آن... آیا شما ایمان دارید که خدا می‌تواند مشکل شما را به من بگوید؟ مشکل، قوزک پای شماست. اگر درست است دست خود را به این حالت تکان دهید. بسیار خوب.

۱۸۰. او گفت که چه کاری انجام خواهد داد؟ او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. آیا به این ایمان دارید؟

۱۸۱. یک مرد اینجا جلوی من نشسته است. او از ورم مفاصل رنج می‌برد. او... نمی‌دانم که آیا آن را بدست خواهد آورد یا نه. او تقریباً هم سن و سال من است. او ورم مفاصل دارد. او اهل اینجا نیست. اهل آرکانزاس است. ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند نام شما را به من بگوید؟ آقای فرانسیس!^{۱۷} با تمام قلب خود ایمان داشته باشید. شیطان سعی داشت تا شما را از این بریاید. آقا! او، او... شما تصور می‌کردید که منظور من کس دیگری است. ولی منظور من شما بودید. هنگامی که این را می‌گفتم یک احساس تمسخر بر شما غالب شد... اگر درست است دست خود را به این حالت تکان دهید.

۱۸۲. همسر شما نیز اینجا نشسته است. خانم فرانسیس. او نیز از ورم مفاصل رنج می‌برد. همچنین گوش‌ها و چشم او نیز مشکل دارد. درست است؟ درست است.

۱۸۳. خانمی که کنار همسر شما نشسته است. درست کنار او، او مشکل سیاهرگ دارد. او همچنین از یک مشکل داخلی رنج می‌برد، یک جور... بله، او مشکل مثانه دارد. او نیز اهل آرکانزاس است. خانم گِرِگ^{۱۸} درست است.

۱۸۴. اگر من برای این افراد کاملاً غریبه هستم دست خود را به این صورت بلند کنید. منظورم کسانی هستند که مخاطب قرار گرفتند. شما که مخاطب من بودید! اگر من با شما غریبه هستم، دست خود را بلند کنید.

۱۸۵. این چیست؟ همان خدایی که در جسم انسانی پایین آمد. گوشت خورد و شیر نوشید. و عیسی گفت... ابراهیم گفت که او، «الوهیم» خدای آشکار شده در جسم بود. عیسی گفت: "همان‌طور که در آن روز بود، یهوه، پسر انسان، باز بصورت نبوتی، آن‌طور که بود، در ایام آخر باز خواهد گشت." درست قبل از اینکه بدن‌های شما تبدیل شود. ما... می‌دانید، سارا نمی‌توانست آن فرزند را در آن بدن دریافت کند. می‌توانست؟ ابراهیم، در بدن خود نمی‌توانست، بدن او باید تبدیل می‌شد. بدن ما نیز به همین صورت، باید تبدیل شود تا پسر را دریافت کنیم. کلام را دریافت کنید و او پسر است. این کلام است. به این ایمان دارید؟

حال چند لحظه سرهای خود را خم کنیم.

۱۸۶. همه‌ی شما، با تمام قلب خود، آیا خدا با دادن این وعده‌ها... آیا ایمان دارید که کلام او حقیقت است؟ آیا ایمان دارید که این شاهدان، تنها شاهدینی دروغین هستند، که ایمان پذیرفتن این را از ابتدا نداشتند؟ شما قاضی و هیئت منصفه هستید. همه‌ی هیئت

منصفه باید نظر خود را به اجماع بگذارند و قاضی باید رأی را اعلام کند. آیا به اجماع رسیده‌اید که کلام خدا در مرقس ۱۶ حقیقت است؟ اگر چنین است، دست خود را بلند کنید. من شاهدینی را روی صحنه آوردم که به همان طریق آمدند که در ایام آخر اثبات نموده است کلام خدا حقیقت است. و کلام خدا این را برای ایام آخر وعده می‌دهد. من اینجا هستم و شما نیز اینجا هستید تا بقیه‌ی آن را به تکاتک شما اثبات نمایم. هر یک از شما می‌تواند فراخوانده شود. نفر به نفر. اگر ایمان دارید از این افراد پرسید. با آنها صحبت کنید. جایی که روح القدس آنها را مخاطب قرار داد.

۱۸۷. "برادر برانهام، حال چه می‌کنی؟" سعی می‌کنم تا از آن دور شوم. این در تمام ساختمان در حال رخ دادن است و شما می‌توانید آن را ببینید.

۱۸۸. می‌بینید، با آن، تلاش می‌کنم تا شما را به سمت ایمان سوق دهم. به خدا ایمان داشته باشید. او در نوشتن این عادل بوده است. او این را تأیید نموده است و حقیقت بودن آن را اثبات کرده است. او سی سال پیش این وعده را داد و حال آن را اثبات کرد. او این کلام را دوهزار سال پیش گفته است، و امروز اثبات نموده است. کلام او راستی است. هر کلام خدا الهام شده است، و تمام آن راستی است. و مرقس ۱۶ گفت که: "دست‌ها بر بیماران گذارده و شفا خواهند یافت."

۱۸۹. هیئت منصفه! رأی شما برای امروز عصر و در این دادگاه چیست؟ آیا عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است؟ دست خود را بلند کنید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آیا کاملاً متقاعد شده‌اید که مرقس ۱۶، کلام عیسی مسیح است؟ «دست‌ها بر بیماران گذارده و شفا خواهند یافت.» دست خود را بلند کنید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۹۰. پس شیطان! تو باید بروی. آقای «بی‌ایمان»! تو دیگر در بین ما جایی نداری. آقای

«شکاک!» آقای «عجول!» اهمیتی نمی‌دهم که چقدر طورل می‌کشد. وعده‌ی خدا اتفاق خواهد افتاد.

۱۹۱. آیا من را ایماندار خطاب می‌کنید؟ اگر چنین است دست خود را بلند کنید. من یک ایماندار هستم. می‌خواهم برای شما دعا کنم و بر شما دست بگذارم. ایمان دارید که شبانان شما که اینجا هستند، ایماندار هستند؟ دست خود را بلند کنید. چند نفر خادم ایماندار آنجا هست؟ دست خود را بلند کنید.

۱۹۲. می‌خواهم تمام خادمین ایماندار که در این ساختمان هستند به اینجا بیایند و چند لحظه کنار من بایستند. حال، ایمانداران راستین را می‌خواهم. به اینجا بیایید و روی جایگاه بایستید. می‌خواهیم ببینیم که چه چیزی قرار است اتفاق بیفتد. «ایمان دارم که تو حقیقت را به من گفتی.»

۱۹۳. حال، تا خادمین بیایند، چند لحظه سکوت را رعایت کنید. چون می‌خواهم مطلبی را به شما بگویم. حال چه اتفاقی خواهد افتاد؟ عمل شما، از عمل شما... درست است. عمل شما، از این به بعد رأی شما خواهد بود. چند نفر به این ایمان دارند؟ دست خود را بلند کنید.

۱۹۴. حال همه‌ی کسانی که، همه‌ی کسانی که کارت دعا دریافت کرده‌اند اینجا در سمت راست بایستند. به این سمت بیایید. هر یک از شما در مسیر راهروی خود، در سمت راست راهرو، بله در سمت راست راهروی خود بایستید. همه‌ی شما در سمت راست راهرو در این سمت بایستید.

۱۹۵. حال، بقیه‌ی کسانی که در آن سمت هستند، باید از این سمت بیایند.

۱۹۶. همه‌ی کسانی که این سمت هستند و کارت دعا دارند، در این راهرو بایستند. به

این صورت. در سمت راست. اوه! این سمت چپ است. متأسفم. این سمت در اینجا از جهت شما می‌شود سمت راست شما. این در سمت چپ شماست. حال به این صورت از صف خود بیایید.

۱۹۷. حال، شما خادمین! به اینجا بیاید و یک صف دوردیفه را تشکیل دهید. از این طرف، دو صف از این طرف، درست از اینجا و این طرف.

۱۹۸. حال چند نفر از شما ایمان دارد؟ دست خود را بلند کنید. بگویید: «حال می‌خواهم دوباره به خدا نشان دهم که من کاملاً ایمان دارم مرقس ۱۶ حقیقت است.» «حال این را می‌پذیرم.»

۱۹۹. چند نفر از کسانی که آنجا هستند و در صف دعا نیستند، برای کسانی که در صف دعا هستند، و همه‌ی ما، بعنوان ایماندار دعا خواهند نمود؟ دست خود را بلند کنید. حال، دعا کنیم.

۲۰۰. خداوند عیسی! تو خدا هستی، تو «هستم» عظیم هستی، نه «بودم» و یا «خواهم بود». تو «هستم» هستی. زمان حاضر. هیچ قدرتی نیست که بتواند سر راه تو قرار بگیرد. تو خدا هستی و کسی چون تو نیست. تو کلام خویش را اثبات می‌نمایی. تو این را به ما ثابت نموده‌ای. امروز عصر، از طریق این شاهدین، این هیئت منصفه و این دادگاه.

۲۰۱. ما یک محاکمه‌ی عادلانه را برگزار کردیم. دشمن هرچه گفت ما شنیدیم. دادستان هرچه گفت ما شنیدیم. شاهدان هرچه گفتند را شنیده‌ایم و آن را در برابر شاهدان وکیل مدافع قرار دادیم و او اثبات نموده است که خدا با بیان این اظهارات، عادل است. زیرا او وعده‌های خویش را برای ایماندار محقق می‌سازد. با شاهدانی بیش از آنچه که بی‌ایمان بخواهد مهیا سازد. حال ما می‌دانیم که این حقیقت است و این بر

عهده‌ی قوم تو گذاشته شد تا درست بودن و حقیقت بودن کلام خدا را قضاوت کنند.

۲۰۲. خداوندا! عطا کن تا هرکس که از این صف عبور می‌کند... این مردان که اینجا ایستاده‌اند. بعد از رفتن من، شاید بعضی‌ها بگویند که برادر برانهام آنها را دستگذاری کرده است. ولی می‌خواهم قوم این را بدانند که این خادمین درست به همان اندازه‌ی سایر خادمین حق دارند که بر بیماران دست بگذارند. لازم نیست تا یک زمان ویژه و یک... برسد. بلکه شبان آنها حق دارد بر آنها دست بگذارد. خداوندا! عطا کن تا هرکس از این صف عبور می‌کند، دعوت شده و مقدر شده‌ی خدا باشد تا برای بیماران دست بگذارد.

۲۰۳. ما می‌دانیم که دستان مقدّسی نداریم، ولی نگاه ما به خویشان نیست. ما به قربانی خود، به عیسی مسیح نگاه می‌کنیم که دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است؛ که اینک در برابر تخت خدا خون خود را می‌دهد تا ما را پاک سازد تا مأموریت او را انجام دهیم. خداوندا! عطا کن تا هر مرد و زن و هر پسر و دختری که از این صف عبور می‌کند، با شادمانی این جایگاه را ترک کند و... رأی این هیئت منصفه، که خدا عادل است، قضاوتی که آنها پشت سر گذاشتند، از این پس، اعمال آنها باشد. ای خداوندا! به نام عیسی مسیح به ما کمک کن. آمین!

۲۰۴. برادر روی برادر^{۱۹} یا یک رهبر پرستشی، به اینجا بیایید و رهبری کنید. حال با چشمانی بسته...

۲۰۵. حال، همان‌طور که صف جلو می‌آید شما در صف بمانید. به اینجا بیایید. ما دعا کردیم، هر یک از این مردان، برای این بود که آنها را این بالا گذاشتم. حال شما مجبور خواهید بود که از این سمت حرکت کنید و با اینها در صف قرار بگیرید. یا اینها که

اینجا هستند، حال، حال صبر کنید تا آنها از اینجا خارج شوند. تا زمانی که این صف خارج شود صبر کنید. باید بگذارید این صف خارج شود و بعد صف بعدی آن را دنبال کند.

۲۰۶. حال، اگر شما از سر کنجکاو و یا گمان به اینجا می‌آیید، از صف خارج شوید. ممکن است بدتر شوید. ولی اگر با ایمان نزدیک می‌شوید، هیچ چیزی نمی‌تواند آن را از شما بگیرد. چند نفر می‌دانند که این... که این زمان تحقق است؟ شما که در صف هستید بگویید: «همین طور است، ایمان دارم دیگر جای شکوه‌ای نیست. تمام شد. همین حالا. من کلام خدا را پذیرفته‌ام.» اگر چنین نیست به صف وارد نشوید. با تمام قلب خود ایمان داشته باشید و بیایید.

۲۰۷. خدا خود را از طریق کلام، شاهدین و محاکمه اثبات نموده و اینک حاضر است. «دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است.» چیزی باقی نمانده، جز دست گذاردن بر بیماران و آنها شفا خواهند یافت. شبانان شما اینجا هستند. می‌دانید که ایماندار هستند. آنها شبانان شما هستند.

۲۰۸. نمی‌خواهم تصوّر کنید که من، اورال رابرتز^{۲۰} و یا دیگران، تنها کسانی هستیم که برای این کار مقدر شده‌ایم. هر خادمی برای این کار مقدر شده است. هر ایمان‌داری، چه خادم باشد و یا نباشد، برای این کار مقدر گشته است. هر فردی که ایمان دارد، این حق را دارد که بر بیماران دست بگذارد و آنها شفا خواهند یافت.

۲۰۹. نمی‌گویم که شبانان شما یا هر کس دیگری عطای تمیز را خواهند داشت. آنها مجبور به این کار نیستند. چون این دعوت آنها نیست. آنها دعوت نشده‌اند تا آن کار را انجام دهند. این در هر دوره، یکی است.

۲۱۰. ولی، ولی ما می‌دانیم که شما بعنوان ایماندار دعوت شده‌اید، «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» این به هیچ فرد خاصی اشاره نمی‌کند. «همراه ایمانداران» حال شما با تمام قلب خود ایمان دارید.

۲۱۱. برادر روی، سرود «فقط ایمان داشته باش» را رهبری کنید. همه در دعا باشید. خادمین! درحالی که آنها عبور می‌کنند، بر آنها دست بگذارید. دوستان! هنگامی که از اینجا عبور می‌کنید هیچ شگی به دل خود راه ندهید. فقط همراه با صف حرکت کنید.

۲۱۲. حال، به یاد داشته باشید، در این پرونده شما هیئت منصفه بوده‌اید. شما دست خود را بلند کردید و رأی خود را اعلام نمودید. بگویید آمین. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] شما رأی خود را دادید. حال، از این به بعد برای اثبات اینکه دروغ گفته‌اید یا نه، چه می‌کنید؟ قضاوت شما با کاری که از این به بعد می‌کنید سنجیده می‌شود. این گونه خواهد بود. شما قاضی و هیئت منصفه خواهید بود. اگر واقعاً به این ایمان داشته باشید، باید اتفاق بیفتد. اگر تظاهر به ایمان می‌کنید، اتفاق نخواهد افتاد.

۲۱۳. زیرا این، از طریق کلام، از طریق حضور خدا و... اثبات شده است کار دیگری مانده است که انجام شود؟ اگر امروز عصر به اینجا می‌آمد می‌توانست شما را شفا دهد؟ نه، نه، او اکنون این کار را انجام داده است. او خود را از طریق کلام آشکار نموده و همه چیز را اثبات نموده است. تنها کاری که باید انجام دهید... شما تصمیم خود را گرفتید. محاکمه را شنیدید و رأی خود را اعلام نمودید. اکنون بیایید و قضاوت خود را نشان دهید. آمین! خدا به شما برکت بدهد.

۲۱۴. بسیار خوب. [برادر روی برادر در حال رهبری جمعیت با سرود «فقط ایمان داشته باش» می‌باشد.]

۲۱۵. برادران! در دعا باشید و راهنمایان به افراد برای عبور کمک کنند. حال، اندکی

نزدیک‌تر بایستید. هر مردی خانواده‌ی خود را با ایمان لمس کند. چشمانتان را ببندید. [برادر برانهام و خادمین دعا نموده و بر افراد دست می‌گذارند... فضای خالی روی نوار...]

فقط ایمان داشته باش

هر چیز ممکن است، فقط ایمان داشته باش

فقط ایمان داشته باش، فقط ایمان داشته باش

هر چیز ممکن است، فقط ایمان داشته باش

۲۱۶. حال، می‌توانید این سرود را این‌گونه بخوانید «حال ایمان دارم، اینک ایمان دارم»؟ ایمان دارید؟ دست خود را بلند کنید. «من واقعاً به این ایمان دارم» «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود».

هر چیز ممکن است، حال ایمان دارم

اوه، اینک ایمان دارم، اینک ایمان دارم

همه چیز ممکن است، اینک ایمان دارم

۲۱۷. چند سال قبل، حدود پانزده سال پیش، یادم می‌آید که یک شب به یک بیمارستان دعوت شدم. نزد پسری که از دیفتری سیاه در حال مرگ بود. او... قلب او بسیار بد کار می‌کرد و پدر او مدام به جلسه می‌آمد تا، تا من را برای دعا پیش پسر خود ببرد. پسر، حدود پانزده و یا شانزده سال سن داشت. من بسیار سرم شلوغ بود و نمی‌توانستم این کار را انجام بدهم. در نهایت... پدر آن‌قدر صبر کرد تا زمان آن رسید. سرانجام، یک شب بعد از جلسه با او به بیمارستان رفتم. خوب، دکتر به من گفت که نمی‌توانم داخل شوم. او گفت: "چون پسر به دیفتری مبتلا است و شما یک مرد متأهل هستید نمی‌توانید به آنجا وارد شوید."

۲۱۸. خوب، از او درخواست کردم: "لطفاً اجازه بده تا من داخل شوم." آن مرد، کاتولیک بود.

و من گفتم: "آیا شما مسیحی هستید؟"
او گفت: "من کاتولیک هستم."

۲۱۹. به او گفتم: "اگر یک کشیش اینجا بود و می‌خواست آخرین مراسم کلیسایی را برای این پسر انجام دهد، آیا قبول می‌کردید؟"

۲۲۰. او گفت: "این فرق می‌کند. آن یک کشیش است. شما متأهل هستید."

گفتم: "اگر امضاء بدهم و تمام مسئولیت آن را به عهده بگیرم چطور؟"
او گفت: "من این کار را نمی‌کنم قربان."

۲۲۱. گفتم: "خواهش می‌کنم. من برای آنها، مانند کشیش برای شما هستم."

۲۲۲. سرانجام، او یک لباس سرتاسر سفید، مانند یکی از آن لباس‌های سازمان ضد سیاه پوستان آمریکا را بر تن من کرد و من را به داخل برد و من به سمت پسر رفتم. او دو یا سه روز بود که بیهوش بود و قلب او به سختی می‌زد. یادم نیست که چگونه تنفس می‌کرد. وضع خیلی وخیمی داشت و خونریزی می‌کرد. پدر و مادر پیر او هم آنجا ایستاده بودند.

۲۲۳. من زانو زدم و یک دعای خیلی کوتاه و ساده کردم و دست بر آن پسر گذاردم و گفتم: "خداوند عیسی!..." از این آیات استفاده کردم: "تو گفتی این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. اینجا مادر و پدر پیری ایستاده‌اند که اگر به این آیات ایمان نداشتند، اصرار نمی‌کردند که من بر این پسر دست بگذارم و برایش دعا کنم. و خداوند! خداوند! اگر من متقلب بودم به اینجا نمی‌آمدم. چون ایمان دارم آنچه گفتم و

تعلیم دادم حقیقت است." و بعد گفتم: "به نام عیسی مسیح این پسر بچه را مبارک می‌سازم تا زیست کند."

۲۲۴. زمانی که دست خود را برداشتم، دیدم که آن پدر و مادر پیر یکدیگر را در آغوش کشیده و می‌گویند: "آیا این عالی نیست! آیا این عالی نیست!" پسر هیچ تغییری نکرده بود و به همان صورت آنجا خوابیده بود. من به آنها نگاه می‌کردم.

۲۲۵. پرستاری که آنجا ایستاده بود، یک پرستار ویژه و تحصیل کرده بود و به آن پسر نگاه می‌کرد. او رو به مادر کرد و گفت: "چطور می‌توانی این گونه عمل کنی؟ درحالی که می‌دانی پسر در حال مرگ است؟"

۲۲۶. پدر آن پسر که فکر می‌کنم در حدود پنجاه و هشت تا شصت سال سن داشت، دست خود را مثل یک پدر بر شانه‌ی آن پرستار گذاشت و گفت: "فرزندم، پسر ما نمی‌میرد."

۲۲۷. پرستار گفت: "آقا!" بعد نمی‌دانم، به یک جور کاردیوگرام یا چیزی شبیه این اشاره کرد و گفت: "آقا، تنفس او خیلی کند است. با این بیماری و شرایطی که دارد در تاریخ سابقه نداشته است که کسی با این مشخصات دوباره به حیات بازگردد."

۲۲۸. آن پدر پیر گفت: "عزیزم! تو به یک جدول نگاه می‌کنی. این چیزی است که بخاطر آن آموزش و تعلیم دیده‌ای تا به آن نگاه کنی. من به وعده‌ای نگاه می‌کنم که خدا داده است." «دست‌ها بر بیماران گذارده و شفا خواهند یافت.» آن پسر اکنون ازدواج کرده، سه فرزند دارد و یک میسیونر در آفریقا است. این بستگی به آن دارد که شما به چه چیزی نگاه کنید.

۲۲۹. حال، ممکن است کسانی اینجا باشند که کارت دعا دریافت نکرده باشند. از پسر

پرسیدم و او گفت: "بدون شک، پدر! خیلی از افراد هستند که کارت دعا دریافت نکرده‌اند."

۲۳۰. پس چند نفر ایماندار اینجا هستند؟ دستان خود را بلند کنید. آیا این کار را هنگامی که سرود «ایمان دارم» را می‌خوانیم انجام می‌دهید؟ مادامی که شما یک ایماندار باشید، فرقی نمی‌کند که چه کسی بر شما دست می‌گذارد. می‌بینید؟ آیا دست خود را بر یکدیگر خواهید گذاشت تا این سرود را با یکدیگر بخوانیم. «اینک ایمان دارم» تا وقتی دوباره شما را بینم خدا با شما باشد.

اکنون ایمان دارم

(درست است. دست خود را بر کسی که کنار شماست بگذارید.)

اکنون ایمان دارم

(همه چیز، مهم نیست که مشکل چیست. همه چیز ممکن است.)

به نام عیسی اینها را برکت بده

حال، ایمان دارم. اوه! اینک (حال، شوخی نمی‌کنم، نه...)

همه چیز ممکن است، اوه! اکنون ایمان دارم

۲۳۱. حال، همه‌ی کسانی که به این ایمان دارند، دست خود را این‌گونه بلند کنند. «حال، ایمان دارم» خدا به شما برکت بدهد.

تا وقتی ملاقات کنیم... ملاقات

تا وقتی که بر پاهای عیسی ملاقات کنیم

تا وقتی ملاقات کنیم... ملاقات

تا وقتی دوباره ملاقات کنیم، خدا با شما باشد

(حال، با سرهایی پایین)

تا وقتی...

۲۳۲. به راستی که خدا با شما باشد، تا شما را از تهدید اعمال پیش رو، از پیروزی به پیروزی ببرد. یک روز، بدن ما تبدیل شده و مانند بدن جلال یافته‌ی خود او خواهد شد. جایی که دیگر برای بیماران دعا نخواهیم کرد. تا آن موقع خدا با شما باشد. تا وقتی ملاقات کنیم. [برادر برانهام زمزمه می‌کند: "تا وقتی ملاقات کنیم."]

تا وقتی ملاقات کنیم

خدا با شما باشد، تا باز ملاقات کنیم.

۲۳۳. حال برای دعای پایانی سرهای خود را خم می‌کنیم. چه کسی قرار است دعا کند؟ [فردی می‌گوید برادر گیسون^{۲۱} برادر گیسون] حال درحالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، با برادر گیسون همراه می‌شویم.

مرقس ۱۶. حشی دکتر اسکافیلد می گوید: "از آیه ی ۹ به بعد در دو نسخه ی قدیمی تر دیده نمی شود." عموماً بر این باور هستند و معلمین ما هم می خواهند این طور باور کنند که، این توسط واتیکان اضافه شده است.

من دریافته ام که ایرنیوس و بسیاری از نویسندگان اولیه به مرقس ۱۶ اشاره کرده اند. همان طور که شما تاریخ را می خوانید، تاریخ کتاب مقدس. می دانید که رسولان اولیه، حتی بعد از مرگ عیسی پولیکارپ و سنت مارتین، سنت کولومبا، ایرنیوس و همه ی آنها به مرقس ۱۶ اشاره داشته اند.

William Marrion Branham

The Trial

Topeka, Kansas

65-0621